

759

C-385
Vol-2

زین بر کیمخت بجانب کفار فرستاد و با در فرمان شد
که ای بابو خاک کیم بر هر یکی نثار کن و در چشم کفار انداز
با چشمها و ایشان از خاک پر کرد و هر یکی دو تو شد چشم
مابین گرفته از عقب باران سید المرسلین علیه السلام
و ملائک در آمدند سر از تن جدا کردند و زن بچه را اسیر کردند
پیش هزار زن و فرزند مشرکان اسیر و بنده شدند شتر
و کوسپندان و اموال دیگر اندازند آتشه بمکین بجایت الهی
غنیمت شد و آن روز بر و ابنتی استبر قاق یعنی بند کردند
رجال مشرکان عرب نیز جایز بود هنوز نسوخ نشده
بود و آن نیمه غنایم که در کوهها بود و باران خبر داده
بودند سید المرسلین علیه السلام فرمود بجه که با ما و آن برشته
شتران و کوسپندان و مویشی غنیمت مومنان است همچنان
آنهمه غنایم دیگر که در غارت شتر حاصل شده بود بد

مومنان آمد فتح الهی و رآند آن همه قباایل در نهم ماه شوال سنه
 ثمان و ر ضبط اسلام آمدند و از آنجا سید المسلمین علیه السلام
 باز بکه آمد غنائم همین قسمت کرد بعد طایفه از مشرکان خنین بر
 سید المسلمین علیه السلام آمدند و ایمن آوردند زن و فرزند و
 اموال خود آنچه اسیر شده بود و در غنیمت مومنان آمد و التماس
 نمودند سید المسلمین علیه السلام فرمود بهتر نیستی بخت
 صدیق است یکی از و چیز بطلبید اموال یا فرزندان و زنان
 ایشان زنان فرزندان اختیار کردند سید المسلمین علیه السلام
 فرمود هر که یاران بطیب نفس خود یعنی بخوشی خود بدهد بدهد
 آنکه بطیب نفس خود ندهد را فرض و بد من از غنائم محل دیگر
 عرض آن بدیم یاران بچنان کردند بعد سید المسلمین علیه
 السلام احرام کعبه بست و عروجا آورد و باز گشت
 فصل شانزدهم در فتح طایفه نهم جنگ طایفه
 و

فصل ۱۷

شصت و یک

چون از مکه مراجعت شد سید المرسلین علیه السلام سرا
برده سیف طایف داد و در طایف بنی کنده و بنی
عبد یاسیل و بنی شیبیه و بنی عتبه ساکن بودند چون
ایشان خبر وصول پیغمبر علیه السلام شنیدند استعداد
جنگ کردند و واقعه در رساله عبید بن جریج
نمط آورده است که چون این خبر به سید المرسلین علیه السلام
رسید که اهل طایف استعداد حرب کردند بر زبان سید
المرسلین علیه السلام گذشته خدا می که بنده خود را در محله
فتح داد و در جنگ چنین ظفر بخشید میتواند که در طایف
کامیاب گرداند چون لشکر سید المرسلین علیه السلام بطایفه
قریب رسید اهل طایف پیش آمدند مقدمه لشکر سید المرسلین
ابو سفيان رضی الله عنه بود با او در جنگ نزدیکی محله چنان
عظیم بگردید و از یکدیگر چند گان مجازان زیر زمین زدند

سید المرسلین علیه السلام قوت کردند بمجتمعات یعنی فلاح
گرفته بر شک میزدند تا آنکه خانه ها را گردانند و کوه خیمبر
خریدند شهر عارت شد و زد و بوم و بوسجیان رضی الله
عنہم متوسطه ایشان را و سبب ساختند آورده در
پای سید المرسلین علیه السلام انداختند یعنی ایان آوردند
و بعضی را سید المرسلین علیه السلام امان داد و در سال
عمر برمی نویسد چون طایف فتح شد سید المرسلین علیه
السلام علیهما السلام افرخت و با بازده هزار گوار
زیر آن دیوار عتبه و شیبیه رفت اسناد که سید المرسلین
علیه السلام را دیدند و یک آن دیوار در اینجا سنگ میزدند
آن روز که از کعبه بیرون شده بود در طایف آمد بود عین
زید عارت برابر بود و محراب زید عارت شکسته بود سید
المرسلین علیه السلام پناه آن دیوار گرفته بود و عتبه و شیبیه

بالا و بوار شده میسد بد عد اس را فو شد و بود و نمانع
 شود عد اس ملک حیا را ایضا بشکود و بود و ایگان آورد
 بود و این فقه بالا رفته میسد امیر سلین علیه السلام
 شکر حضرت عزت تقالی بجا آورده و دست بد عا برده
 گفت بکاه و بادشاها چنانچه این یک مهم از پیش من
 بکفایت رسانیده و دین را استقامت دادی و کعبه حق
 را عالی کرد و انبیری و دین باطل مضمحل ساختی اصنام
 و عبده اصنام برانداختی و کعبه را از نوشت بنان پلید
 پاک کرد و انبیر مهم دوم را نیز بکفایت رسان منجی
 امت گناه کاران و عامر را که در آخر الزمان با داده
 پیام مرز مقرر جبرئیل از حضرت عزت و رسید فرمان آورد
 یا محمد صلی الله علیه و سلم تو بعد از بن پیغمبر امت محمدر
 بعزت و جلال منبر بر که بدارد دنیا بکند از صدق دل کلمه

طبر

طیب و پاکیزه شهادت گفته باشند و بران ثابت مرده
باشند من بعد او را در بهشت فرستیم اگر چه هم چند کویها
کناه کرده باشد بشرف مغفرت و کرامت مشرف و

نعم سید المرسلین علیه السلام لذیجا بحام و دستان با
فتح و ظفر و غنائم نا شمار بازگشت و در مدینه آمد و فصل
بعد از آنکه در آنجا رسید و سید المرسلین علیه السلام در آنجا

مطهر است چون در سنه نبع و فتن حج آمد امیر المومنین
ابو بکر رضی الله عنه را در مکه فرستاد تا خلق را حج تعلیم کند
آن سال خود ز رفت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله
عنه را امیر قافلہ کر او با خلق حج کرد بازگشت و آن حج و رزی
فعله باشد و این معنی در شرح مشارق هدیہ در کتب
دیگر و در واقع نیز مطهر است در سنه عشره چون وقت
حج آمد در بیت و پنجم ماه ذی القعد سید المرسلین علیه السلام

با اهل عیال برای حج روان شد خلق مدینه تصور کرد که او
فتح مکّه کرد و مکرّ اجتناب سکونت در مقام ایاد و اجداد او
و در خانه روان شدند نوحه و زاری آغاز کردند و فرزند

طفل را آموختند تا درت و روان سید المرسلین علیه السلام
آویختند سید المرسلین علیه السلام با ایشان قول کرد که حج
کنند و باز کرد و دو سکونت بمیان ایشان مستقیم باشد
چون در ذوالحجّه بحیثیّت رسید احرام بست در کعبه

در آن وقت و داع بجا آورد و در ساله عجمی در باب حج
سید المرسلین علیه السلام مسطور است که آن حج را حج و ذی
بنابر کومینه که چون سید المرسلین علیه السلام حج کرد
خانه کعبه و مقام اجداد او را و داع کرد مکرّ بنور باطن معلوم
شده بود که رحلت سفر آخرت موقت و غایت
قریب آمد و است باز درین مقام نخواهد آمد و این مقام
تواند بدید

نخواهد دید در رساله مجیدی و واقعه‌ی مطهرت در باب
 حج سید المرسلین علیه السلام مطهرت که در آن سال که در
 سال حج بروایتی در نهم غاه ذی الحجه بود و بر او ایستاد
 و روز دهم القعه و زعفره در عرفات این آیت منزل
 شد الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
 کشف و مصابیح مطهرت چون آیت نازل شد صحابه
 رضی الله عنه شاد شدند امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه
 در گریه استرا صحابه او را گفتند امر و زکریه است یا روز
 شاد می امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفت ای
 عزیزان چنین دانم که محمد صلی الله علیه و سلم را میان ما نه
 خواهند گذاشت که من در توریت مطهر دیده‌ام که
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را از دنیا برگیرند تا آنکه دین
 و ملت باطل بکلی مضمحل نشود و دین راست و ملت ثابت

در روز شاد و غم
 در روز شاد و غم
 در روز شاد و غم

مستقیم کمال استقامت پذیرد و چون کمال گیرد و
استقامت پذیرد و آنگاه بر کثیر دیگران تفاسیر سلطنت
که سید المرسلین علیه السلام از آن روز هشتاد و یکروز
زینت در رساله عبهری بطور است چون سید المرسلین
علیه السلام از آنجا بازگشت در ذوالحلیفه رسید زحمت
حادث شد که از آن زحمت را ذات الجنب گویند یعنی
در و پهلوی رو و نه روز زبانت پیشه هر چند یاران گشتند
از خدای میستخوانه گفت و بحال من عالم است خواست
من از وی چه حاجت شاید که خواست من مخالف حکمت
او باشد چون بیماری و صعب شد در نه روز هزده نماز
را امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه اقامت کرد
بر وقت که امیر المؤمنین و سید المرسلین علیه السلام

را قوت بودی خود اقامت کردی و آن زمان که در و پهلوی
صحت یافتی و قدرت بودی امیر المومنین ابو بکر رضی الله
عنه را فرمودی در مصاحبه سلطنت که ام المومنین خانه
رضی الله عنها و ابن عباس رضی الله عنه را ایت میکند که
چون سید المرسلین علیه السلام را از حجت صحت شد
و او در حالت بکروید فرمود که عذیب بن امیر المومنین
ابو بکر رضی الله عنه و عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله
عنه و بنو ستم و من میترسم نباید که بعد من کسی جز ابو بکر
رضی الله عنه نماز خلافت کند و گوید که من اولی ام و
آنکس را اعدایت علی و مومنان نه پسندند امیر المومنین
عمر رضی الله عنه چون شدت زحمت دید مانع شد که عذیب
آوردن نداد و این معنی در مشارق فضل فعل امیر
سلطنت ابن عباس رضی الله میگوید اگر در آن روز

وصیت نامه بنوبه چند بن خلافت و قتل میان صحابه
از جهت خلافت نشود و در واقعه ای خود رساله و بیعت
که در دویم ماه ربیع الاول و بر وایت بستی که حج آن
سال نوزدهم ماه ذی الحجه میگوید در دوازدهم ماه
ماه ربیع الاول سنه احدى عشره از هجرت شروع شد
و بر وایتی شهر افاول است میان مفسران آن است
که سید المرسلین علیه السلام را سکران موت
شدن گرفت بر زبان مبارک گذشت که آن لغت
زهره الوده کو سپند که در خیبر خورده بودم این
زمان اثر آن در من ظاهر می شود اکنون وقت آن
است که رک دامن ببرد و ابهر نام رکی است در دل
زهر بران تاثیر کند و انکس بمیرد و مقصود ازین
آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم

و سلم با نرا که ز بر شنیدند در مصابیح و شمع آن
مسلو دست و ز دوشنبه وقت بین صلواتین بسند
احد عشر تکیه بر سینۀ ام المومنین عایشه رضی الله عنها
کرد که مهتر عزرائیل صلوة الله علیه و در سجد سلام
حضرت رب العزت ملک العلام بیاورد و گفت یا نبی
الله حق تعالی ترا میان حیات و ممات مخیر کرد
نیمه است سید المرسلین علیه السلام جواب داد فی
الترقن الاعلی مع الذین انعمت علیهم من الصالحین
و الصدیقین و الشهداء و الصالحین عایشه رضی
الله عنها این سخن شنید و انت که مخیر گردانیدند
و او سفر اختیار کرد پس گفت اضرب ایلای آن یار
تینی حبیبی جبرائیل ای عزرائیل چند آن صبر کن که آن
دوست من جبرائیل برسد بعد رفس میان مهتر

جبرئیل و میکائیل با همفدا دوازده فرشته رحمت ~~طیبه~~ ~~طیبه~~
 بیرون رفت هر یکی و رضوان غا زین بهشت را در و طبع جمله
 انبیا که روح محمد را استقبال کرده بودند و دور رسیدند
 سید المرسلین علیه السلام و خاتم النبیین جبرئیل را
 گفت یا حبیبی عند الله اید خلتی ای دوست من
 وقت سختی مرا تنها گذاشتی گفت یا نبی الله که من در فرما
 نشس ملکوت بودم بمن فرمان رسید رضوان را بگو
 تا بهشت بسیار ایند حوران و غلمان را بگو تا زیور به
 پوشند مالک را بگو تا آتش فرو کند غذا به ارباب کورستان
 تا بگو تا بر کبر قد توقف من بسبب این فرمان بود یا نبی الله
 بهشت را استه اند این بهشت و حله العرش و اصحاب استه
 و حله ملا یکان با حوران جمله منتظر تو ایستادند و در آسمان دنیا
 استقبال کرده اند گفت یا حبیبی جبرئیل من ترا این سختی
 میفرم

چشم من توای پرسم آنت نعلم بهی و غیر تو بی
و اینا باند و من سبب امت است من نمیدانم که حال
امت بعد من چه خواهد بود و جبرئیل امین فرمان حضرت
العالمین در رسیده گفت یا محمد فرمان برین جمله است تا آنکه
تو قدم در روضه نیست نهی هیچ پیغمبری در پیش در نیاید
تا آنکه بکنفر از امت تو گویند لا اله الا الله محمد رسول الله
بیرون باشد از امتان دیگر کی در پیش در نیاید و فرمان
است که امت خود بمن سپارد و تو روی بدار آخرت آر
سید المرسلین علیه السلام با جماع این مژده خوش شد
و فرمود و اهلا و اسر ع یا عزرا یل الان کاتبیت نفس محمد
للموت مقرر عزرا یل صلو الله علیه دست بر کف پای
مبارک سید المرسلین علیه السلام داشت ام المؤمنین
عائشه رضی الله عنها روایت میکند مظهره آب پیش سید

سید عبد السلام خان صاحب

برادریت مبارک در این زمین و در این دیار مبارک

خود می خایید و دست بالا میگیرد و میگوید لا اله الا الله

لیموت شکر ات تا آنکه جان مبارک قبض شد در بیخ طبع

این در مصابیح و واقعه بطور است آنرا در که روح مقدس

سید المرسلین علیہ السلام بدر آخرت علم افراخت نمشت

وہ سال ہو و ہر سالہ عمر یہی طور بہت سخت و دسالہ

باز ده ماه بیت سوز از مهر شریف گذشته بود که چو آرد

ایزدی جویت در رسالہ جہیز و واقعہ طوریست مبارک

برسینہ ام المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا بود چون دیکھ

سید المرسلین علیہ السلام رحلت فرمود و بکبر خاست

بعد از رسیدن علمه السلام را بعلایقه پدید آمدن قد و لغت
رفتمه از ساحت عرش و از تنه که اشتیاق و رضای او غرض

بسم الله الرحمن الرحيم

عبد کریم کز خشت از دیو از لاله زار شنید لا صباغ ولا بلیغ
یا نبی الله علیه و آله جواب داد ما محمد نمیکریم اما با قطع نظر
بلکه و جبرئیل از خانه نمیکریم خبر با میر المومنین عمر رضی الله عنه
در رسید جامه از روی مبارک و در کرد باز پوشید و تیغ کشید
بر در استاد و گفت ای که بگوید محمد صلی الله علیه و سلم مرده است
من او را بدین تیغ بکشم و هلاک کنم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
نه مرده است روح او را معراج شده است روز سه شنبه
چاشت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه در رسید شنید که در
مدینه شورش است بعضی میگویند محمد صلی الله علیه و سلم وفات یافت
و بعضی میگویند معراج شده است چون بر در رسید امیر المومنین
عمر رضی الله عنه را دید پرسید کیست الحال گفت قد عرج روح
النبی صلی الله علیه و سلم را معراج شده است امیر المومنین
ابوبکر رضی الله عنه در آمد بر سر پناه امیر صلی الله علیه و سلم با

و جامه از روی مبارک دور کرد و میان ملا و ابرو بوسه داد
عفتا تا تک از دست برداشت و کربه پاشید و گفت یا محمد را
تنبه کنه اشتی و دواع آخرین ابو بکر رضی الله عنه را با تو میسر
نشد فاطمه رضی الله عنها و حرم سید المرسلین علیه السلام
کریم شدند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه گفت یا عمر الله
فات پس بیرون آمد تیغ از دست امیر المومنین عمر رضی الله عنه
عزیمت و بلند این آیت بخواند و یا محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل یا خان مات او قیل القلیتم علی اعقابکم
و من یقلب علی عقیبه فلین یفر الله شیئا و سبخر الله سحرا
کریم گفت ای مردمان بدانید هر که بر محمد صلی الله علیه
و سلم ایمان برآید رضا و محبت او رده است
بداند که خدا او را زنده است هرگز نمیرد و هر که رضا و خدا
مطلوب داشته بداند که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ازین
حالم فر

هم سحر کرد و شوز در حبه افتاد و غریبوا از هر جانب بر خاسته

و پیغمبر می‌پرسیدند که در دین چندان و لائقند باشند از دین

برگشتند و مردند شدند گفتند اگر او پیغمبر حق بودی نزد

انصار زبان می‌گفتند و روزیدند و سعد بن ابی وقاص و خلافت

نشاندند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه چون این حال معاینه کرد

اهل بیت را بر او تجویز و تکوین سجد المرسکین علیه السلام

گذاشته و خود با بعضی صحابه بر او دفع این شور بر انصار

بان رفت و در مصایح بر وایت عایشه رضی الله عنها و در میهمین

پیامد است امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه و امیر المومنین

عمر رضی الله عنه و امیر المومنین علی رضی الله عنه بر او غسل متعکد

شدند که جامه از تن مبارک برون آرند بانه حق تعالی بد

ایشان خواب غالب کرد اینده همه در خواب شدند و از

شنیدند و اغسلوا بیتی الله علیه قیض بشویند پیغمبر خدا را

با پیر این در فصوص و اقدار رساله عجمه مسطور است
 انبیا مسد و انفس و مهیب مختار و علی و بلال رضاء ان الله
 عنهم اجمعین در شش تن سید المرسلین علیه السلام قیام
 نمودند و نسبت تکفین و جنازه بساختند و پیش در مسجد
 بیاروند و جوق جوق صحابه و باران و خلق فرای و حلال
 می آمدند و نماز می کردند و تکرار نماز جز بر نمی نیامده
 است اول طلایک و ارواح انبیاء که اردند بعد خلق تا
 نصف شب و در حجره ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها
 دفن کردند و الله اعلم نفس بر و جسم در غایت خلق و انوار
 در رساله عجمه به مسطور است چون انصار یان مخالفت و دزد
 بدند و بعد عباد را یکت خلافت بردند و در مدینه شوز
 افتاد امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر انصار یان
 رفت و گفت پیغمبر علیه السلام بمحبت شما این دین را
 استقامت

جوق
 بیله فوج
 معجزه

استقامت داده امروز هم شما بر اهل نجی اکتبید و جواب گفتند
او پیغمبر خدا بی بود من بسرو ری او را بی بودیم امروز غریبا
بوسه خود سرور ننوایم کرد یک خلیفه از ما باشد و یکی از شما
امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه گفت اگر دو خلیفه باشند کار
عالم فرزند نکیر و امور جهان بر هم زنند قول پیغمبر علیه السلام
لا گفت لا فیر بیع فی الا امان فاقبلوا الا اخر منها قول دیگر
یا وکن که گفت الا بکنته من قریش چون ایشان احوال
تحقیق کردند بموافقت باز گشتند و کتب دین اصول
سطر است و در صحابح نیز بعد و خلیفه امیر المومنین ابو بکر
رضی الله عنه شد باجماع صحابه و امت عنوان الله عنهم
اجمعین و در عصر سطر است روز سیوم بعد وفات پیغمبر
هدی السلام نهم ماه جمیع الاول خلیفه شد اما صحیح آن است
که هم در اول روز یازدهم میست شد و دو سال و سه ماه و نه

روز او خلیفه بود چون بیمار شد صحابه همه جمع شدند گفتند
بر خاک او بی عهد میکنی یا بکر امیندانی بکن اما باید که عهد بنا
که او مردی درشت و غضوب و سخت است امیرالمومنین
ابا بکر رضی الله عنه گفت شما باز کردید من نامه نویسم
پس کاغذ و ادا و اب و قلم بطلبید و عهد نامه بنام امیر
المومنین عمر بنیشت و مهر کرد و صحابه رضوان الله عنهم
اجمعین را بطلبید گفت بکر نام او در بن عهد نامه است
با او عهد کنید و بیعت بجا آورید صحابه متاعل شدند بید
که نام عمر در میان باشد امیرالمومنین علی رضی الله عنه
بیشتر شد گفت بَا بَعْتُ وَاِنْ كَانَ رَافِعٌ اِسْمُ عُمَرَ
امیرالمومنین علی فرمود من بیعت کردم اگر چه در
نام عمر باشد بعد صحابه و بکر بیعت کردند و چون کشتا
دند در آن نام حضرت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه بود

صحابه گفتند يا ابا بکر قد وليت علينا فظا غليظا اي ابا
بکر بر ما چه دي سخت و درشت و غشويست تا کم کرد انچه
امير المؤمنين ابو بکر صديق رضی الله عنه روي بقره آورد
گفت يا رب قد وليت و علي خلقک خير خلقک فانزله
ماه جماد الاخر سنه ثلاث عشره امير المؤمنين ابو بکر رضي
الله عنه وفات يافت نهمت و سه سال بود و پيم در حجره
ام المؤمنين عايشه رضی الله عنها دفن شده و در واقعه
مطرب بعد خلافت با امير المؤمنين عمر رضی الله عنه
تقریب ده سال و شش ماه پنج روز و بر و ابني چهار روز
بود و بعد خلافت ابو عمر و شام و عراق و بهمال و فرا
سان و روم و ستمت عليه فتح شد و اکثر بلاد و رطب اهل
اسلام آمد و احکام اسلام آنجا ظاهر گشت و ملک عراق
مستعمل شد در فوايد الفوايد مطرب ملک عراق را

پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه آوردند حضرت امیر
فرمود ای جان آگاهان کجای عراق بنویسم و بیم دو انگار
نمایند امیر المومنین فرمود تا تیغ بیاورند جلا و تیغ آورد
بر سر استاد حضرت امیر فرمود اگر ایمان نباشد کشت
باز ایمان بخورن کردند او را عرض آورد و جلا و تیغ
بر گرفت او گفت ای عمر تشنه ام بگو آب بخور اندر عهد
بکشند حضرت امیر فرمود آب بدهید چون کوزه آب
بدرست او دادند گفت با حضرت عمر رضی الله عنه جلا و تیغ
کشید و بر سر استاد ده است آب در حلق من نمیرود و
بغض فاما لنگه آب بخورم مرا نکشند همین که این سخن فرمود
زبان امیر المومنین عمر رضی الله عنه بیرون آمد او کوزه
آب بر زمین زد و بگفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
و صحابه رضوان الله عنهم اجمعین عجب کردند و گفتند که یکبار

نوح افغان پر دو کشتن او در توقف افتاد بک عوام
نشت و او را در خانه موسی النعمری لم یکنی الله عنه حبس کردند
چون عبادت موسی النعمری دید و خوبا دین از مصطفی
صلی الله علیه وسلم از مصاحبت صحابه معاينه کرد ایمان
آورد و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت اقطاع عراق
تراسلم دادم بر سر اقطاع خود برد جواب داد من ایما
بر ابر اقطاع بنا و زده ام مطلوب دارم که باقی عمر و حجت
صحابه گذرانم اما مرا یک کبیره خراب در عراق بده تا
بقا دان کنم و او ملک اخیای من کرد و دو قوت از ان
من باشد امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر خلیفه مشرق
و عراق نشت که در ملک عراق یک کبیره خراب
طلبه تا او را احیاء کند خلیفه جواب نشت که در عراق
استقامت و عدل و انصاف آبخنان و رزیده که در تمام

یک پشت زمینهای نافرور و نیست کبیره خراب
بکجا پیداشد چون این مکتوب جذبه در جمع پهلوان
نشد او بر خاست گفت الحمد لله مطلوب من کبیره خراب
نبود مطلوب من آن بود تا صیبه همه گواه باشند که من
امروز عراق آنجناب آبادان و معمور بجزت عمره فرستادم
تا عتقه تسلیم میکنم که یک کبیره در و خراب نیست اگر بعد
از این خراب کرد و عهد جواب این بجزت خدای عز
وجل امیر المومنین عمره رضی الله عنه باشد نه من همه
اصحاب برو و بر کیا است و آفرین کردند در نوشتن
امیر المومنین عمره رضی الله عنه کوفه و بصره نباشد و اسلام
با قصای بلاد عالم رسید و کفر و ملط باطل منحل شد و در علم
رونی و طراوتی ظاهر گشت و او در سنه تسع عشر و بیانی
نهاد و در سنه اثنی عشر و عاصی رضی الله عنه
نقاد

خطاب امیر المومنین علیه السلام روزی ابو لؤلؤ غلام مغیره شعبه را
مستحقش امیر المومنین علیه السلام را دید و گفتند این
مغر خورده است کوانان کواهی داد مذ بعد پشیمارش
امیر المومنین علیه السلام فرمود او را احد زدند او
عصبه در آمد امیر المومنین علیه السلام را در محراب
نشسته دید دشنه زد و ده نفر دیگر را که کرده بودند
همه را بکشت بعد خود را در شکم دشنه زد بگر و امیر
المومنین علیه السلام خطاب علیه السلام هنوز زنده بود گفت
الحمد لله باری خود را خود کشت از جهنم ما قصاص
نشد در رساله عبرت برین مضمون مقرر است و در فوائد
الغواید نیز چنانچه در رساله عبرت مقرر است برین
مضمون مقرر است اما ذکر حد و دن ابو لؤلؤ نیست در
قصص و اقدیر نیز همین قدر مقرر است که او را در

چهارشنبه بیستم ماه ذی الحجه ثلث و عشرين ابو لؤلؤ غلام
مغیره شعبه در محراب دستگیر شد و چون زخم کلاه بر سر
خلافت بدین شش تن را وصیت کرد بر کریم بن علی
خلیفه کند امیر المومنین عثمان و امیر المومنین علی و طاهر
وزیر و سعد و قاص و عبد الرحمن و عوف محمد بن یوز
مذکور نقل کردند و در شرح مشارق سلوک است روز
زنده بود روز جمعه نقل کرد و بمقتا دوسه سال بود او
را در حجره ام المومنین عایشه رضی الله عنها دفن کردند
در واقعه ای و کتب اصول دین سلوک است و در جمعه دهم از
روز وفات او خلافت بر امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه قرار گرفته بانه ده سال و پانزده ماه و نه روز
خلیفه بود و در عهد خلافت او قهتان و طوس و نسا و
و سرخس فتح شد و در سینه شش و عشرين و سیستان فتح

شد و در سه نوبت سه خرس کینه و در پنج نوبت پنج خرس در روز
آوردند و در جمیع ایام سه خرس و پنج خرس در مدینه و بعضی اهل
مدینه و جبل امیر المومنین ابو بکر و جبل امیر المومنین عمر
رضی الله عنه بر و خروج کردند و تلقی مصر که برای حج آمده
بودند با خود یار کردند بکشتند امیر المومنین عثمان گفت
کنانه من چیست که مرا میکشید گفتند طالع ملکک فبنا یعنی
و بر عائد بجایگاه ما مخلصه نو خواهم کرد در رساله عهدیه
مطهر است که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنی امیه را
که اقا رب او بودند بنواخت و هر یکی را والی و لایقی
کردانید و عثمان بلاد مالک به مکسان خود کرد و استان
کار نامه همه بر عدل نهاد و فاضل را اصلا مساجد بنهاده
و اموال بیت المال را نگاه میداشت و جز محل ضروری
صرف نمیکرد و حال او نیز در مالک بر بسیرت او میفرستند

و متابعت او میکرد و ز اقا رسد جوانان بسیار بودند
گشته و بیشتر بجهت و فرزند من ایشان بی نوا شدند
خلق همه عذر کردند امیر المومنین عثمان را از خلافت دور
کنند و بیعت خلافت بدیکری کنند اهل مصر و بصره و
کوفه و بعضی اهل مدینه یکی شدند چهار هزار و بعضی سوار مصر
در موسم حج به بهانه حج بیرون آمدند و قریب بیست هزار
کردند چهار کان هزار سوار و کوفه و بصره و بعضی خلق
مدینه بر ایشان پیوسته بجز شایع کنند و در مدینه شور
افتاد که ایشان بروی قتل عثمان جمع شدند امیر المومنین
علی رضی الله تعالی عنه در میان و آمد گفت خروج به خلیفه
بجز نیست شما خون فاحشی چرا می خواهید که بر بر اینها
جیوت حضرت عثمان رضی الله عنه از هر جنسی بیان کردند
و گفتند که خلاف شرح نیز کرده است که در موسم حج بکه

غافل

کتابخانه را حاکم کرده و پنجاه مبر علی الله علیه وسلم دو
کتابخانه را در دی و بیت عبده تصف سوخته است امیر المومنین
عثمان رحیم الله عنه جواب داد که پیغمبر مسافر بود در صلی الله
عنه وسلم غار دو کتابخانه که از درین چون یکدیگر رفتیم بیت
افا حاکم کردم غار چهار کتابخانه که از درم و جمع مصاحف را
جمع کردم و دیدم که همه مخالف یکدیگرند یکی یکی نیز مانند هر چه
در آن صحت یافتیم تمام جمع کردم و یک مصحف صحیح ساختم
و آن مصحف دیگران را ابو خنیمه و در مصحف بعلوم اختلاف بنام
المعرض تطوین گفت امیر المومنین عثمان رحیم الله عنه اصلاح
داد و برایشان قرار داد که امیر المومنین عثمان رحیم الله عنه
جمع مال خود را معذول کند و مردمان نیک را مال کند و اموال
بیت المال بعد از و فضل قسمت کند و امیر المومنین عثمان
رحیم الله تعالی عنه پیغمبر نیز جمله نبشتها خود را برایشان داد

و باز گردانید چون ایشان باز گشتند در اثنای راه هر یک
چنانچه سواد بدیدند که از عقب در کعبه سمت مصر میر و در پیش
تجیل رفتن ایشان در کمان شدند و بدیدند او بگریختن نفس
کردند مطهره آید داشت در آن به حکمت نامه بنما کرده بودند
بکشیدند مکتوب امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بودند
خط مردان حکم وزیر او و در آن بجانب شمال مصر بود
توجه اهل مصر بکتابنا فاذا بلغ ذلک الیکم فلا تقبلوا
واقتلوا کلام یعنی اهل مصر با مکتوب مراجعت کرده
اند چون بشمار رسیدند باید که قبول نکنند و ایشان همه را
بکشند چون ایشان ظاهر مطالعه کردند باز گشتند و در
کوته مصر و مصر فرستادند همه باز گشتند در مدینه آمد
سر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را کرد گفتند
و گفتند این بخون چندین هزار مسلم و صحابه مثال دادند
و این را

مناجین و اکبشیم با او خود را از خلافت خلع کند یعنی دور
ناید چه روان حکم نوابها و در امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه بدین رضانداد مروان حکم با پنج هزار مرد و در سر ای
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مستعد مقابل شدند امیر
المومنین عثمان رضی الله عنه مروان زیاد تیا میکنی من امشب
بمخامبر صید الله علیه و سلم را در خواب دیده ام مرا میگوید
عثمان باداد بما میری من تحقیق گشته خواهم شد تو خون
مسلمانان برای چه میریز و نشنید کجرب پیش آمد چرا
دلت که کسی مثال آن در جهان نشان ندید از مرد و زن
جویها و خون روان شدند خلق مروان همه گشته شدند
مردان با زخم بکربخت ایشان درون در آمدند امیر المومنین
کنین عثمان رضی الله عنه در مسجد قرآن میخواند محمد ابن
ابو بکر صدیق رضی الله عنه محاسن مبارک امیر المومنین
الابی

عثمان بگرفت خواست کار در نزد امیر المومنین عثمان

رضی الله عنه گفت یا بَلَدِیَ لَوْ کَانَ اَبَا کُبْرَی جَوَّادًا

لَکَ تَاخُذُ لِحَیَّتِی هَلْ یَتِمُّ لَکَ مُحَمَّدٌ اَبَا کُبْرَی رَا بَرِی سَمْعَی

ششم آمد محاسن مبارک بنده اشفت کار داز دست

ببند اخت کر به کنان یاز گفت مهر یه در آمد همان کلاه

بسیده امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را بگفت در

واقعه کجای کجاست امیر المومنین علی رضی الله عنه مدد فر

ستاد امیر المومنین حسن رضی الله عنه خواست ناکتال

لنه امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مانع شد امیر المومنین

میکس حسن رضی الله عنه سخی امیر المومنین حمزه

علی رضی الله عنه فرستاد گفت که حضرت عثمان رضی

الله عنه مرا قتال کردن نمیدهد بکنم امیر المومنین

رضی الله عنه گفته فرستاد قتال کن اگر چه او منی

و نه بگوید

انک

فرمان یافت که کس باز آید و جواب حضرت علی بن کثیر
رسید علی بن ابی طالب رساند ایشان در آمدند امیر المومنین
علی بن ابی طالب را که گرفتند در خانه خود بردند
نهم روزده خانه او بخت داشتند روز چهارشنبه
بکشتند و در یکروایت مطهر است که همان زمان
بکشتند و در واقع مطهر است خلق بر امیر المومنین
رضی الله عنه اتهام کردند که تو کشتنید امیر المومنین
علی بن ابی طالب را که الله عنه تا آنکه سوگند در شریعت است
همه در کینه مشقت و بر سر منبر بر آمد همه سوگند بخورد
که من نه عثمان را بکشته ام و نه کشتانیده ام و نه
بکشتن او رضا داشتم و نه ازین خروج ثمانی
بر عظمی و ولیده خلافت بر امیر المومنین علی رضی
الله عنه مقرر شد چهار سال و نه ماه خلیفه بود

عظمه در تبریه و بی بیعت نکردند و بکند رفتند و امام
مؤمن علیه السلام رضی الله عنهما که در آنوقت امیر المؤمنین
عنه در حق الله قسم در کعبه کوثی گرفت و بفرموده خود
یار کردند در عراق رفتند و لشکر با جمع کردند و امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه جنگ کردند و در پیشانیه و دم و پا و دلا
خیزد سبع و ششین طلحه و زبیر کشته شد و امام المؤمنین
علیه السلام رضی الله عنه و قتل عثمان خلافت کرد و آنچنان بود
که معاویه با عاتق و مشی از دست امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه درشت و چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
خیزد و با ام المؤمنین علی رضی الله عنه این چهار
کشته معاویه بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نهاد
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه خیزد و در آنوقت
کشته شد و معاویه بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نهاد

از این خبر و عثمان ولایت بویچه بعد به جهان کارها
بطی چون بزدست نو آید هر چه دایم بکنی امیر المومنین
منین علی رضی الله عنه شنید بر و نشست اما قد عزت نکند
او هم بود بر ظهر آن جواب نمیشد حق و لا لک علینا هم
ازین زیادت شد هر دو لشکر با جمع کردند و رویه
بیکر آوردند در موضع لایب صفین ملاقی شدند و جنگ
شد قریب هزار نفر مسلم کشته شدند و آن حرب اعراب
معین گویند معروف است و باقیست در سینه تسع و ثلثین
از جهت امیر المومنین علی و معاویه عمر و عاص حکم شد
از عثمان ولایت منقسم کردند نصف بمعاویه و نصف
برای امیر المومنین علی رضی الله عنه حکم کردند از جانب
عمر و عاص خنایبی ظاهر شد که از معاویه اخذ رشوت
کرده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه حکم آورد ارضی

و ان دهم نزد بفرماندگان امیر المومنین علیه
 السلام الله تعالی و بعد سبب بنیامین که یکم رضا و دوم
 محمد انصاری و از آن جهت خود حکم کرد امیر المومنین علیه
 رضی الله تعالی عنه در مخفی نام کردند و بر و بیرون
 آمدند و در هر دو جمع شدند و گفتند اگر تو خلیفه بودی
 بنحکم هر ارضا دادی و اگر نبودی اقدام بخلافت
 چرا کردی و با معاویه و مسلمانان دیگر تیغ چرا رفتی
 و چندین هزار مسلم را چهل کشتی و استغفار و جنگ کردند
 با امیر المومنین علی رضی الله عنه جنگ کردند هشت هزار
 مرد کشته شدند و چهار کشتی بردند و آمدند بعضی
 از دهم ماه رمضان سنه اربعین عید الرحمن علیه
 السلام او را در محراب تیغ زد شب آویخته بود امیر المومنین
 علیه السلام حضرت علی رضی الله عنه بر حمت حق پیوسته بکشت

پس آنکه بفرموده الفواد مکتوب است عبد الرحمن
 بن ابراهیم به نجف متوجه شد و امیر المومنین علی
 رضی الله عنه بود و معاویه بن ابراهیم یمنه و معاویه
 مال قبول کرده و گفت که علی به آبکش بعد نماز صبح
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه بیارت از کوفه
 بیرون آمده بود و باران پاشیده تنها و بی هیچ
 نذیریه عبد الرحمن بن ابراهیم به نجف مستعد با صلاح
 و نیاز کرد و امیر المومنین علی رضی الله عنه در
 باغچه و هت از کردار و نیاز امیر المومنین علی
 رضی الله عنه را ببیند و آبش آمد که در نذیریه
 سوی لب دریا کور بود و امیر المومنین علی رضی الله
 عنہ از فواد با فلان از آن قبر مفضل نفریم بدین نام
 آبش گفتند باز امیر المومنین علی کرم الله وجهه

یا فلان ابن فلان نام پدر که در کوفه بود و بنام ابن
 آواز جواب دادند باز امیر المومنین علی رضی الله عنه
 گفت یا فلان ابن فلان نام پدر که در کوفه بود
 یک نفر بدین نام آواز داد امیر المومنین علی رضی الله عنه
 گفت یا باب کجاست او گفت در فلان محل امیر المومنین
علی رضی الله عنه آنجا رفت تا آن زمان آن ناپاک را بدید
عبدالله بن مسعود در رسید حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
 در سجده فرو آمد و نماز نفل سجده شروع کرد او در آمد تیغ
 بر فرق آنحضرت زد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت
 حضرت بزرگوار فدیه دوز جان و بدی بقی نسیم کرد او
 بعد از آن سجده و استسما میزدان کرد و بیشتر
 چنان دید که اثر او نیافت و معلوم شد که کجاست
 میگویند که مشهد خلق آنجا و فسس کردند

بمجم

فصل پنجم در خلافت معاویه و خلفاء او
 چون امیر المومنین علی رضی الله عنه شهادت یافت
 در آن روز دار الخلافت بشا کوفه بود اهل کوفه بر امیر
 المومنین حسن رضی الله تعالی عنه بیعت کردند و اهل شام
 بر معاویه بیعت کردند امیر المومنین حسن رضی الله عنه
 روی به شام آوردند و معاویه روی به عراق آورد
 و در موصل ملاقات کردند میان ایشان صلح کردند
 امیر المومنین حسن رضی الله تعالی عنه خود را از خلافت
 خلع کرد تا خون مسلمانان بناحق ریخته نشود و بدین باز
 نشست و این ماجرادر شش ماه بود معاویه خلیفه شد
 و در الملک او دمشق کشت بیست سال و هشت ماه که خلیفه
 بود در رساله عبهر مظهر است که معاویه بهر سال یکبار
 بر بابر سید المسلمین علیه السلام در مدینه آنحضرت

و حسین رضی الله عنهما را روضه استقبال کردند و بی
میل و زبانت ایشان را بر جنبیت عاق خود سوار کردند
و زین پوشش برداشتی بر دوش خود نهادند و پیش
اسپ ایشان پیاده شده آمدی تا خانه ایشان را میرساند
خلق مدینه میگفتند این همه قیلو فی است پدر ایشان را
کشید در ملک ایشان حلیفه شد آخر خود را همچین
می نماید و در متصف شهر حبسه ستین معاویه
نقل کرد و هفت ساله بود امیر المومنین حسن
بن علی رضی الله عنه و ام المومنین عایشه رضی الله عنها
و در روزگار معاویه نقل کردند امیر المومنین حسین
رضی الله عنه در سنه تسع و اربعین و ام مبین عایشه
شب شنبه هفدهم ماه رمضان سنه ثمان و حبس نقل
کرد و بعد از یزید پدید جای معاویه بنزست سی سال و هفت

بغداد مردن پدر خود زنده بود و در روز کارال امیر
المومنین حسین بن علی رضی الله عنه اهل کوفه استدعا
کردند بعراق تا با او بیعت کنند امیر المومنین حسین
رضی الله عنه با همه اتباع و فرزندان بعراق روان شد
چون نزدیک کوفه رسیدند بدین معاویه بر عهد الله امیر
مدینه بود و بر وایتی امیر کوفه بود فامه نبشت تا انکار
پیش امیر المومنین حسین رضی الله عنه فرستاد و عمر و
سعد و قاص و عبد الله زیاده را با لشکر جدا ده پیش امیر المؤ
منین حسین رضی الله عنه فرستاد و در زمین کر بلا
موضع آّب فرات بهم پیوستند عمر و سعد آّب البی
ضانه آخته فرو دادند لشکر بزدید و در بیضا رطوبه کرد
آّب ایشان گرفتند و امیر المومنین حسین رضی الله عنه
در یکستان فرات نزل فرمود سه فرسنگ از آّب

آب دو مرتبه فرو آورده بود و فرمود تا جامها بکنند
 و بهتادگان رستن بگفتند آب نیکوختند میان ایشان
 ناسه روز جنگ شد امیر المومنین حسین رضی الله
 عنه و یاران او اتباع و فرزندان آب داشتند هر
 سه روز نماز بیستم گذاروند و از تشنگی همه عاجز و
 تاب نداشتند و لب و کام خشک شدند و جای مانده
 شدند و طفلان دیگر هم از ایشان از تشنگی میروند
 روز چهارشنبه و بزوایتی روز جمعه و بیستم ماه محرم الحرام
 سنه اصدستین ایشان سر مبارک امیر المومنین حسین
 رضی الله عنه بریدند و عسکرت ایشان نیکوختند زن
 و فرزندان ایشان را اسیر کردند و بزرید بزد بزرید
 مبارک او را چندانی بر نیند داشتند که بگویند در کلمه
 مبارک او بیفته نهاده در مصایح و شرح او موطوع

ان تبارک و تعالی

چنانکه در کتاب تاریخ طبرستان
 نوشته شده است که در این روز
 سر مبارک امیر المومنین حسین
 رضی الله عنه بریده شد

فی شب که امیر المومنین حسین گشته شد ام المومنین ام
سلمه حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول را در خواب
دید که بوی غنچه و حزن آمده است سر و محاسن مبارک
خاک آلوده است ام المومنین ام سلمه پرسید یا رسول
الله صلی الله علیه و سلم کجا بودی گفت بمنه انی امشب
است من فرزند دلبند و جگر گوشه مرا در زمین کر برد
بگشتند بتغریب او آمده ام در واقعه ای و انصاف است
مسحور است چون امیر المومنین حسین رضی الله عنه گشته
شهادت شد عبد الله زبیره عوام بر بزرید عقبه امیر المومنین
امین حسین رضی الله عنه بیرون آمد و از مدینه بکعبه رفت
اهل کعبه با او بیعت کردند بعد باز گشت و از مدینه آمد
بزرید عقبه مسلم را بر او فرستاد چون بدینه رسید یازده
روز جنگ شد پنجاه روز با نصد تن از فرزندان صحابه

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز چهارشنبه بیست
و هشتم ماه ذی الحجه سنه ثلث و سیصد و پنجاه و سه هجری قمری
که یکشنبه نامیده غارت شد تا سه روز غارت میکردند
و دست در اسباب و محرم رسول الله صلی الله علیه و سلم و دراز
کردند خاک بر سر آن خاکساران چون رخت و اسباب
المومنین تحفظه و ام المومنین ام سلمه رضی الله عنهما
آنروز زنده بودند غارت شدند خلق بنده کی میرید و او
تا اگر خواهد بفرستد و یا ردیعت کردند عبد الله بن
سمت مکه بیرون شد و حصین بن سمیه نقاب او
کرد و در مکه مدتی شدند تا چهار روز جنگ کردند و در
نیهان خویش خبر رسید که یزید در هفتم ماه شفره
اربع و پنجاه و چهارم از تنگ او پاک شده
حصین بن سمیه مکه دل شدند و دست از جنگ برداشتند
و در

و در شام برفت معاویه بن بزیذ نجاشی در بنش چندی
مقالی او خلیفه بود در رساله طبر بر بنکویده بعد خلافت
مروان بن ابیانی رسید عیبه الملک بن مروان رضی الله عنه خلیفه
شد ام المومنین حفصه رضی الله عنه در عهد او بدار آخرت
خرامید او مکر سنی بود بعد مروان بن ابیانی همه خوارج بر شدند
امیر المومنین علی رضی الله عنه را ابو تراب کینیت کردند و
بر سر منبر با خاک بر سوا ایشان بر دغلت میکفتند و چنان
از خوارج بر شدند تا آنکه خلافت مروان بن ابیانی حمار رسید در
لایب او حق سبحانه و تعالی از مروان جوانی سنی پند اگر د
ابو مسلم کینیت نصیریتا ر خوارجی که از جهت مروان حمار
بادش خراسان بود چند گاه با او جنگ کرد آخر بربست
ابو مسلم علیه الرحمته کشته شد کار ابو مسلم علیه الرحمته بر
بالا گرفتند ای کریم بکریم عیبه خویش او را بر کذبید و

خراسان که دایند از انجا روی مروان حمار آورد در مشق
بازو چک شد مروان بشکست سمیت مهر کینخت او توان
کرد و در مهر یافت باز چک شد باز مروان بشکست
سمت مغرب بگریخت آخر ابو مسلم رحمه الله علیه حسن شهبانی
و پس از آن حارث اشتر را در تاقوت حمار فرستاد این را
سوار و را بر بدند بر صاحب دعوة ابو مسلم مروزی رحمه
الله علیه فرستادند بعد صاحب دعوت ابو مسلم علیه الرحمته
منابر از لوت طعنت پاک کرد ایند و تخم خوارج یعنی نسل
بزید علیه اللعنات از جهان بر انداخت و همه خوارج را علف
تین و عظام و دوح کرد ایند و خلافت بعد از آنه شجاع داد
که بنی امیر المومنین عباس رضی الله عنه بود از انروز
خلافت در خانه و ان عباسیان استقامت یافت و تا امروز
در خانه ایشان است والله اعلم فضل سید خراسان

اندر

عشت فی الله تعالی می باید داشت در تقایب میرآینه و از
برقع ابراهیم القواعد من البیت مسطور است چون مهتر
آدم صلوة الله علیه برز بین آمد فرمان شد که اساس
خانه برای عبادت ما بنا کن چنانچه اساس بنا کرد
و بر این اساس بیت المعمور که از بافت سرخ بود و در
داشت یکی شصت و دوم فریبی فرشتگان آن شب فرو
آوردند و بداشتند مهتر آدم صلوة الله علیه را فرمان
شد این خانه را حج کن مهتر آدم صلوة الله علیه پیاده
از سراندریپ چهل حج بجا آورد و در ثوابت مهتر نوح
صلوة الله علیه چون طوفان خواسته شد آنجا را با
سکان چهارم برده بودند بعد چون مهتر ابراهیم صلوة
الله علیه مهتر اسمعیل و هاجر را در حرم ساکن
کرد و آن روز حرم بزرگستان شده بود عالیق

که فرزندان معصومین بود و در این شهر بسیار بودند
با پیشانی بزرگ و کوه خرم و استخوانی که در آن بودند و
در محل خانه کعبه نشسته بودند و جای خانه کعبه را این بود
تغایر پیش از خلقت این پیکر سال آفریده بودند و مانند
کعبه بر روی آب ایستاده زمین هم از این منبسط شده بنا بر
کعبه را ام القریه خوانند بهتر از اسم صلیح الله علیه و آله
مانند خانه کعبه بنا کن گفت در چه محل کنم حق تعالی
ابری سکینه نام در و قدرت سخن گفتن داده بود و فرستاد
او بیاض سبزه در محل خانه کعبه کرد و همان مقدار که بیت
المعمر بوده سلبه انداخت این روایت در واقع
بطور است و در کشف در سوره حج بطور است حق
سجانه تعالی ببادی فرستاد مجموع نام اقامت قرار
زین که بیت المعمر بود هر وقت هم در کشف

سورة بقره زین بیان آیت و در ذیل فتح ابراهیم القوا
عن انبیت بطور است و ایری غریب است و در بیان
مقدار زمین که کعبه است مسایه کرد و در ساله هجرت
است بهتر جبرئیل صلوات الله علیه جای نمود و به پر سایه کرد
مهر ابراهیم خلیل الله علیه السلام و بهتر اسمعیل بر مقدار
سایه او بر زمین بگذاشتند آن روز بهتر اسمعیل است
ساله بود و بهتر ابراهیم حید و بیت ساله اساس
خانه کعبه ظاهر شد بچشم که طول و بعیت که عرض همبران
اساس همان قدر عمارت خانه فریکه و نه ذکر رفت
بساختند و از چار کوه سنگ خرچ کردند و حرا و بستر
و شنبیر و جوی و طور بهتر جبرئیل صلوات الله علیه حیرا
او و بیاورد و بهتر ابراهیم آنرا در جای که امروز است
بنهاد و حجره هفت کرد و درون خانه بساختند برای

دخت آن مرد که کعبه را سقوی نمود و بین چادر بود بود
بعد از هفت روز که کعبه را سقوی نمود و در کثافت
و غلبه و بستی و در تعبیر من اول بیت و منع فلان کس
این عمارت تا هنگام بنی جرهم بود و بسبب اجل مدت
مومنین کشت بنی جرهم فرود آوردند و دیگر بار کردند باز
در نوبت عثمانی سبب طول مدت مومنین شد این
نیز فرود آوردند و دیگر بار عمارت تازه کردند و در واقع
مسلو است بعد از اهل مکة کعبه را بنی نضیر ساختند و هر یکی
بیت خود در دو دشت سیصد سال بعد و نضیر است
را درون کعبه می برستیدند و هر و اینی چهار صد سال
المقصود بعد از نوبت نجاشی چون ابراهیم حبشی امیر
یمن شد در ایام حج تمام خلق را دید استعداد سفر کردند
گفتند بزیارت خانه کعبه میروند ایام حبشی پرسید ای

و به گفتند چنانکه گفت آنخانه از چیت گفتند از
سنگ گفت من آن از بهر خدا شهادتخانه از زرخام و زرد
و حلما و بسیار بنا کرده میدهم شما همین جای چیت کنبه در
خرابه بی آب میرود و رحمت نه بینید پس خانه در صفا
از زرخام و زرد با حلما و بسیار حسنت و آنرا غار قن
نام کرد و بهر مودتا و ایراج کنند همچو کنکری و او نشود
و نه ادا و اگر که مطلوب چیت دالود در صلیب چیت کند
بعینه نرود و همه بعینه رفتند و آن صلیب را آتش زدند
در ناله از جوب بود و سوخت و در رساله شهر رست بعضی
مردمان طاق صلیب را در شب برنجاست آلوده کردند
ابر به در چشم شد و بغضب قصد خراب کردن خانه
کعبه کرد و قبطان مصر که فرعون را بجای گرفته و
بودند بعد غرق شدن فرعون موسی علیه السلام

و انجمنه ایشان را از مهر بیرون کرده بود و جدا ساختن
 و هر کوه سلیمان ساکن شدند و در بلاد ولایت هند
 را افغان خوانند و ایشان از هند پیلان آوردند و با
 ابریه بار شدند و قصد خراب کردن خانه کعبه شدند
 ابریه با لشکر حبش و افغان و باد و وزده پیل و بر و ابی
 سینر ده و بر ایستی سید فیل آنجا آمد عبد المطلب جد
 سید المرسلین علیه السلام پیشتر رفت و ملاقات کرد
 و حمد شتر عبد المطلب را از هر آگاهی در غارت چشم او
 بود عبد المطلب آن شتر را از او بطلبید او جواب داد
 مباد انتم که تو فردی بزرگی اما این چه بزرگی که شتر
 خانه کعبه بمن نمیکنی و شتر است شتران خود نمیکنی عبد المطلب
 گفت خداوند ان شتر منم کیفیت شتران خود میگویم
 خداوند خانه کعبه غیر من است او تدبیر خانه کعبه خواهد کرد

بعد از عید المطلب گفت مطلوب از خرابی این چه داری
گفت من صلیبی بنا کرده ام هر چند مردمان را میگویم دیگر
صلیب حج کشید نمیکند درین دویده می آیند آمده ام
تا این را خراب کنیم تا خلق بعد ازین در آن صلیب
نشینند بعد المطلب گفت این دارالامان است و حوش
و طهور اینجا این باشند کسی خراب کردن دست نیابد
گفت باید ادویه بینی من این را چه گونه خراب میکنم
و آن سبب در خانه نجاشی فرستم و این معنی پیش
از ولادت سید المرسلین علیه السلام بنجاه بنجر و زبله
باشد و ادویه سوار شد و قصد خراب کردن کعبه
کرد و صنادید عرب چون عید المطلب و ابو مسعود
نقی و ابو عذیفه و ولید و مغیره گفتند این زمان
انجاء ملائک نازل خواهد شد از بنجاه بیرون باید رفت

همه بیرون رفتند و بر کوه قرار برآمدند تا مشاهد
و دفع کردن آتشی میکردند ابر حبه اجمودندم بینی
داشتند آنرا بر اندام دیوارها خانه کعبه بر اندام داد
همچو بینی بود که کوه توانستی بر انداخته پیل مذکور
به نشسته و بجای گیرنده هر چند بزود بر نمی خاست پس دیگر
آوردند همین حکم داشتند گفت کنند ما بیارید و لشکر
را گفت که بیارید و بخوبی خواب کنید بعد ازین میان از
طرف دریا که مرغان پیدا شده خورد و ترانه کنونی و غیره
بیا و شکم و پشت سفید بعضی با پیا و سرخ عهد المطلب را
نظر بران مرغان افتاد و گفت ای ابو سعید و بعضی
می بینی گفت آری بلار سبد هر یکی ازین مرغان سنگ
داشت یکی در متقارود و در چکل هر یکی بغیر کسار
کرد و بکوشکرا بر عهد و بر آمدند چون زاده شکم بر بادیدند

همه سوار میزدند از شکم و پشت اسبان فرودی
افتادند تا چشم بر هم زدنی همه لشکر کعصف ماکول شدند
که بپلای سلامت ماندند بعد سبیلی از دریا بیاید و آن
هم مردان را بر برد و الحمد لله علی ذالک در تفسیر سور
الهم ترکیف در کشف مطهر است ابو مکنوم وزیر ابرمه
سمت حبشه بر نجاشی گریخت و مرغی در آن مرغان دنیا
اوشده میرفت چون در حبشه نجاشی رسید کیفیت حال
تمام بشد نجاشی تقریر کرد و متعجب شد تا آن زمان آن
مرغ بر سر او بود یعنی کیفیت تمام گفت آن مرغ سنگ
پایه متعارف و کذا است بر سر او آمد از طرف دیگر بر او
افتاد و پیش نجاشی جان داد نجاشی این معنی معاینه
کرد آن مرغ باز گفت و در رساله عبیدر مطهر است
محمد بن عبدالمطلب از مردم رو که یکی اینا شسته شده

بود و کسی نمیدانست که کجاست باز از سر نو مرتب
کرد و دوران سال سید المرسلین علیهم السلام را
سازید و بود سببی از دور با دور آمد و پوداری که خانه
کعبه بشکافت و ماری عظیم و ستمناک از دور با برآمد و در
خانه فرار گرفت اشتران خلق را فرو برد و وی و کجا
قدرت دفع نمود و اهل قریش در حضرت خدا بنالیدند و
گفتند مریاست بنان ما و در آن خانه ماندند و از
خوف مار پرستیدن نمیتوانیم اگر آن مار دفع شود ما این
خانه به کعبه عمارت کنیم و بنان خود را چنانچه می پرستیم
می پرستیم و باید مغیره و حاکم و گفت خداوند عمارت
خانه و ستمناک شده است ما میخواهیم از ستمناکانه کنیم و این
ماند و دفع کرد و در حال مرغان عظیم و در سبب بتها که در آن
بود و شکم سفید آن بود و در آن خانه که گفتند

همه رفت اهل قریش گمان در روم فرستادند تا
بنا بر آیتان را بیاوردند و یوآر خانه کعبه را کردند چون
مخمس رسیدند سنگها سبز دیدند بر مثال آگشتان بر هم
رفت و لبه مغیره یکی ازان بر گرفت بر آن چیزی معاينه
کردند و نوری دیدند که همه یهوش گشتند مگر بنیبه حرا
جف و صف شود سنگ از دست و بنیبه با قفا دور
محل خود قرار گرفت عرف عرف ازان احترام کردند هم
بر من اسباس عمارت آغاز کردند جمله قبایل چار فنی
شدند بر رکنی فریعی را بقرع تعیین کردند عمارت میکرد
چون محل چرا سود رسیدند همه اختلاف کردند بر یکی
که دور کن من باشد قریب شد که مقادیر شود آخر هم
برین سید المرسلین علیه السلام را حکم ساختند گفتند
بیان امروز همچو محمد در صلاح و سداد و دیانت و امامت

واری و غریب پروری و چهار برسی و عبادت
و نذای غیریه نیست همه عمر بزرگوار مبارک و کریه
ز فتنه است هر جا که او مصلحت اقتضا بداند و حکم او را
شدند بیکر و ایت بران فرار دادند هر که این رزاق
درین راه اول در آید آن مسکین و دهنده هر جا که او
را خوشی آید بداند اول سید المرسلین علیه السلام در
آمد حجر اسود بدو دادند بعد المرسلین علیه السلام
روای مبارک فرماز که حجر اسود در میان نهاد چهار
فرزنی چهار مقدم را طلب که در چهار گوشه بگرفتند و می
که معترا بر اجماع صلوة الله علیه و آله است بود بدست همه
آفرین کردند و درین حال شیطان لعین بصورت شیخ
مخدومی پیدا شد گفت فومی مردمان ندانند بوجوه
کندین اکابر شهر و هر و مشرفان و علمای شریف

مترک از باب چاه و عصمت این جنت بکلم بی
و کید با مان و منان و بی تبع و عیال که هنوز تجربه
در کار نگزیده را مضی شد بد و سنگ محل داشته
همه گفته ای پیر بطلان کذاب و لوین امروز میان ما
همچو او و بگری نیست چون جوانان بنویسم از این سخن
که سید المرسلین علیه السلام را به امانت او کرد بشو
نیدند و سنگ بر سر پیر بطلان نهادند شکسار کردند
پیر بطلان از آن جا پیداشد همه دانستند که شیطان
لعین بود از آن روز او را العین بنذر خوانند و در
عهد هشتاد و چهارم صلوة الله علیه در خانه کعبه بازین
برابر بود و در آن روز بود غدیفه مصلی وید چارک
چند از زمین کرد و آن حجره هشتاد و چهارم صلوة الله
علیه در دن ساخته بود امروز آن مقام را عظیم

میگویند بیرون آوردند و پیش ستون پانزدهم
 بنشیند و سقف مصطیح کردند و نیزه ای طویل را آوردند
 و غلافهای هر یک را بر پشت نهیدند بعد از آن فریق ثانی
 را بجا آوردند و درون خانه کعبه داشتند و غزیه بت خود
 بر بام کعبه داشتند و آن در فتح مکه دور شد چنانچه در صدر
 ذکرافت و دهشت در شرح مشارق و مصابیح و شغنائی
 و شرح هدایه مطهر است چون سید المرسلین علیه السلام
 برای حج در عتبه عتبه کعبه آمد ام المومنین عایشه
 اله عنهما عرض داشتند که من نذر کرده ام چنین مکه فتح
 شود یک دو کانه درون خانه کعبه بگذارم بغزوات و کعبه
 با بکشند تا من نذر خود بوفارسانم سید المرسلین علیه
 السلام دست ام المومنین عایشه رضی الله عنهما گرفت
 و درون حطیم بردارد و گفت اینجا بگذار که این مقام

در فن کعبه است و داخل کعبه است و ارباب یام جاهلیت
بیرون کرده اند کعبه را این قدر کم کرده اند اساس مهتر
آدم و مهتر ابراهیم و مهتر اسمعیل صلوة الله علیهم اجمعین
ناایجاب است اگر این عهد تو نبودی مرا فرصت و فاکد
آنرا بن این عمارت فرو می آوردیم و اساس
مهتر ابراهیم صلوة الله علیه ظاهر میکردیم و کعبه را
چنانچه مهتر ابراهیم صلوة الله علیه و السلام بود یک
شیر تیغ بیک دو غریزه بنا میکردیم و حطیم را در و خانه
کعبه در می آوردیم اما اگر عمر و فاکد و خواست حق
باشد سال دیگر چنین کنم پیشتر می صحابه رضی الله عنهم این
سخن بشنیدند حضرت سالت بنیاد صلی الله علیه و سلم
در این سال سفر آخرت کرد و قلین اندیشید و فارسیه
و چون در عهد معاویه بن عبد الله را میر که شد ام المومنین

منین عایشه رضی الله عنها نزد یونس او یکوای می معاویه و
 ابو منین عایشه رضی الله عنها و پیشتر یکا می بکیر آن سخن از
 سید المرسلین علیه السلام شنیده بودند تا فون معاویه آن
 عمارت فرو آوردند و چنانچه سید المرسلین علیه السلام
 موده بودند بنا کردند و در ساخته یکی شهر فی و کبر فیه
 و حطم را آوردند باز در فیه فروان بان چون امیر
 حجاج یوسف گشت او بمقتضای الله زیر آن عمارت باز
 آورد چنانچه در ایام جاییست بود و بنا کرد حطم بیرون
 آورد یک در ساخته و تا آمد و آن عمارت بر جاست و
 و اقدی بطور است طول بقدر کعبه در فیه است و بطوریش نیست
 نیست گز بود و در عرض بیست و نه و در طول فیه و در فیه
 و غیره از بیرون بیست و نه و در فیه است و در فیه
 شامانی بیست گز و در فیه است و در فیه است و در فیه است
 در فیه است و در فیه است و در فیه است و در فیه است

و درون میان در کن شاهی نورده که زیست و یک هشت
همان بود در کن عرض چهار ده که زیست و نورده که زیست
و از این اسود و تاریکی که نزدیک حجره است و آنرا عراقی
گویند بزرده که زیست و از درها شش دربان پنج که عرض در
چهار که در وقت هفت که در اشغالی شرح بر آید بتعمیل
اندک همین سوازه بطور است اما این که از حبه انگشت
و سطحی تا استخوان آورنج است از که که پاکس هفت انگشت
نخاع است که عرب اینست و در بند این را دست
میگویند و بمن کعبه فرشی سنگ است و اندرون سه ستون است
و از چوب صنوبر است و ستون میانکی از چوب ساج است
و در سقف بزرده و تیر ساج است و اندرون چهار فرسود
بسیار است فضل بیت و یکم در احوال آخرت سید آلین
علیه السلام و خلاصه انبیین صلی الله علیه و سلم بیان فرمود

و در بیان این فصل چارده ذکر است و بعد خاتمه کتاب
نہت ذکر سوال کور و مقام ارواح و در مصابیح و مشارق
و صحیحین بطور است چون مرده را دفن کنند و و فرشته
می آیند و او را می نشانند و از سوال میکنند که خدای
تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست مرده اگر جواب
بصواب داد که ربنا رب السموات و الارض و دین الاسلام
و نبی محمد علیه السلام و انا عبده و رسوله خدای
من پروردگار جهان بنان است و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم و او پیغمبر خداست
و بنده او است و رضیه از بهشت در کور او می کشانند
و در اخبار الاخرت بطور است چون مومن متقی را
در کور کنند بعد از سوال و جواب و ضلعه بهشت
فردان کور کشانند و در روزی از ان زوضه قدم شربت
آورد

بر دست که در بر و در آید و او بآن جور در ملاعبه غول
 خود بازی که در کردن او باشد بکشد مر و اید چون
 و در بین فرود افتد آن جور بگوید مر و اید مر و اید
 او در حین آن مر و اید مشغول شود تا بگوید مر و اید که بخت
 قائم شود چندین بار از سال مر و برین نظم بگذرد و اگر آشن
 نعوذ بالله منها جواب برخلاف آن که بدست خود آتشین
 بر سر او زنند که آواز او بجه جانوران جز آدمی و پرن
 همه بشنوند و زمین را بگویند که ای سر اگیر زمین چنان
 بگیرد و بشکند که بهاوز است در پهلوی آید و در دست
 آید و خفیه از کور او بدید آید و غذا بکشد تا بخت
 نعوذ بالله منها در تفسیر آیه ان کتاب الاثر ارفع
 علی بن مطهر است که جانها مومنان در علیان باشد
 و ابن علی مر غز او است در بهشت و بر و ابی بشر در

دوزخ در

بهشت ولد و اح شهید ان دو قالب بر ندگان سبزه
نمروز در مرغلاد بهشت پروان کفتد و شب در قنار
بی عرش قرار گیرند بر ایشان فرمان رسد چندی
آرزوی برید کوبند چه آرزوی بریم روز و ریش
برواز میکنیم شب در قنار و دل خوش جایگیریم فرمان رسد
چند آرزو برید کوبند در ای این چه نعمتی خواهد
بود که آرزو بریم باز فرمان شود البته چیز آرزو
برید چون چاره نه نیست آرزو برید و کوبند خدا و
کار نه اندک در این باز بدینا فرست تا کبار دیگر در
راه تو گشته شویم و جانها و کافران در سجن بود آن
سنگ است بر روی دوزخ در و سوراخ ناهست مانند
سوراخ سوزن جانها و کافران بجز در آن در می آید
آردند در زاهد ریخت ف م ط و رست که سجن سنگ است

چون فرو پوشیده در دوش نامهار و جانها و بافران بحر مدان
درمی آرند در شرح او را در مطویرت جانها و فاسقان و کنایه
را که کنایان کبیره کرده باشند بجز از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و تحقیق معلوم نیست که کجا باشند اما اگر در جهلای جان کما
فران بودند بد و زخ در سجن عجب متولد و با عذاب نیست
عذاب آنکه بر جان کما فران است از آن کمتر بود و این معانی
در شرح او را در هم در تفسیر زاهد آورده شده است در شرح
مصباح و اخبار الاخرت آورده است تا آنکه مومن را
سوال شود روح بر لایر قالب بر سر برابر جنازه می رود
می بیند آن کسان نشسته و کسان بر گرفته و کسان برابر جنازه
اند بعد از کسان بازگشته اند و کسان تا سر کور موقت
نمودند و کسان دفن کرده اند و کسان با بعد دفن باز
گشته و آواز خلق فغان بازگشتن ایشان می شنوند در

تسبیح و در دست و در آنجا و الا غیرت عبارت
تجسیر نیز یکدیگر حاصل معنی نیست که در شهر شب جمعه آواز
مومنان بخانه و خویش می آید بعضی خانه ها و خود را بطریق
و بکری بینند و خشم خانه غریبی می بینند و زنان شوهر را
و بیکر کرده اند و فرزند از خاک تیر بر سر نشسته
و در خرقه و از در غریز و از ریشش آمده ایستایان میگویند
شوند بر در خانه های خود می ایستند و بزبان حال با آواز
اند و ممکن که بان میگویند ای کاش یکدیگر در خانه های ما
و قصرهای و منزه های ما ساکن شدید و زبان ما را در
خواستند و ما بهای ما در تصرف و دید در عذاب بود
ننگه قمار یک بیت الاخرانی و کور زندان اجسام ما
نیم خشت خام فرو مانده و تنها حیران و بیاد فقی و زود
جدا مانده و از دوستان و هم نفسان محروم گشته اند

فرزند آن مرد دانه و فانیهای مادر تصرف شما دوری مسکن
و غیر آن و نامها را این با چیده دانند و نامها دشمنان باز
است از حال مایکی اعتقاد گیرید و به نیکی گرایمد و بدینا خود
نمودید تا بشما دنیا آن نیاز دگر با ما باخت اذکر و ما بعد فته
بدعا و ما را بعد فته و دعا را یاد آورید و گنا تو اینده نان دی
کنید و بخنیل و نا جوانمرد میباشید این ماه که در تصرف شما
است اگر چه جزوی و در راه حق تصرف کردی امروز ما را
حسرت و پشیمانیا پیش بنامد و در لطیف قصص مطهر است
که باز رکابند بود با مال و منال بسیار و زرا اسباب بی
شمار و زینا صاحب جمال کوشکی بی منال داشت اما لیم بود
چون وفات یافت همه را آن کوشکی دفن کردند بعد اونی
شعر بر وی بگر کرد و روزی ناگه ای برای خریدن مناجی بدر
آمد درون طلبید کوشکی دیدار آسته و مقامی پر است

طالع طالع است الهیای لطیف که در ده روز و ده شب از
کوفی بی غله که ده دانه نزدیک و ده دانه دور است
چون و عورتی که صاحب جمال شسته از آنها بعد از شستن
آب حیوان در کلام او حور و بری شسته جمال او ماه و شتری
غلام او در باب و غیره گفت با این غیر بی زلفی که ماه و غیر
او است با شترین سخن که شنید و در شکر او است با شترین
جهان که بنده فرما او بند با شتری که طلوع شتر در در او است
چون خواجه در آن بعد بعلظیم خام شش نوزده و در شش طعام شتر
پیش آورد و در جام بلورین و شیشه شتر است که چون آفتاب
بجود کرد آن شد چون دور بران زن را بعد جام بخورد
خاست و آن دانه برداشت یکی حکم بران کوز و کد است
غریب بخار معاینه کرد و با خود اندیشید این معنی از حکمت
خالق باشد اما هیچ گفت بفرموده باقی با خود و کرد آن شد

همین که نوبت بن رسید جام بخورد جام برداشت و دره
رسید یکی حکم بر آن کور فرود گذاشت غریب را بغایت
عجیب نمود میخیر گفت که این چه رسمی است چون خدین
نوبت برهم اینچنین کرد پس غریب را طاقت نماند پرسید
که این چه ماجریست و زدن دره بر کوهی نوبت چراست
آن گفت ای خواجه این کور شهر اولی میست و این قاش
و مال و متاع تمام ملک است بود اقبالیم بود خود بخودی
و نه ما را خودن دادی چون رحلت سفر آخرت کرد
من این جوان را خواستیم و این اموال تمام در تصرف
این جوان فرود آمد بخورد من از قهر هر بار بیکه دره بر
کور میزنم و عدلیم اقامت میکنم و میگویم ای قهر
ملبان حاشا اگر این مال پیش ازین تو بخوردی
امروز بر غم تو حکیر نخورد و بدو ترا حسرت و ندامت

چون در آن وقت که خداوند تعالی بخواهد از این عالم ببرد

مطابق است چون وقت آن برسد که فی حقیقت قائم شود

و خلق اغلب باقی کرده و در غنی شود زمین کنجا شود و زمین

شدند و در آنرا که نبینند و با کرم و زلزله و خفیهها

ظاهر شود و امام محمدی بیرون آید شخص بود و عبد الله نام

محمد بنی روشن پشانی از اهل بیت محمد صلی الله علیه

و سلم از اولاد طاهره علیه السلام خلق را با محمد صلی الله علیه

و سلم علیه السلام دعوت کند و عدل و انصاف بکشد و

حقوق و ظلم براندازد و نعمتها را فراغ شود و بار آنها نیکست

بپار و روز بین اجناس نعمت بیرون دهد و میوهها و برادر

شود و از خلق آسمان و زمین خشک شود بکشد بعد فروغ

هفتم سال و فات او بکشد بعد و در هر علامت قیامت

آیند آنچه در کتاب طالع و آفتاب از طرف مغرب است و آن

بر

ن و ساقه از آن و فقه است

هو متاثر است از ذنوبی که می نماید و از این صحتی معتبر نیست و این را هم می بیند

مطهر است بر آب و آغوش و آب و آغوش و آغوش و آغوش

مطهر است که صورت او چون شسته باشد در روی او چو

روی آدمی بر شستند آنکه که عهد دیندار باطل نیست

جز دین اسلام در رستی و کفاف و در سوره نعل در

تفسیر این آیه اخرجنا لهم دابة الارض فکلمهم

ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون مطهر است

طول را و خفت گز باشد و هر و ایچه سر بر آید

او را آفت و پا باشد و او را د و باز و او را د و د

او چون سر مایع باشد و چشم او چون چشم خنجر

و کوش او چون کوش فیل و شرون او چون شرون

کا و بود و کردن او چون کردن شتر مرغ و سینه

او چون سینه شتر و رنک او چون رنک بکرم

او چون سینه شتر و سینه او چون سینه شتر

مکنه

مسافت
در پیشگاه و بستان و دوسرون او و از ده کرا باشد چنان
در بیرون آید بهتر عیسی بن مریم صلوة الله علیه و مردمانی
در طواف خانه کعبه باشند زمین زیر پای ایشان بجنبه صحن
مسجد حرام باره شود و اقرب اکین یانی بیرون آمدن
کبر و تاسه روز بیرون آید و بر خطبه بهتر موسی و خاتم
بهتر سلیمان صلوة الله علیها بود و بر پیشانی بهم عصا و
خاتم بنه و در پیشانی موسی نقطه سپید پدید آید که از آن
تمام روی او چون کواکب روشن بود و نقش خاتم بر آید
و آن موسی و در پیشانی کافر نقطه سیاه پدید آید که از آن
تمام روی او چون تیره دیک سیاه گردد و نقش خاتم بر آید
که آن کافر و در پیشانی کافر خاتم مہار اندازد و بعد
موسس را گوید انت مومن من اهل الجنة و کافر را گوید
انت کافر من اهل النار و یکبار است از کوه صفا که

ما التبرم



باشید و ایم در قبیله یهودی که یکی برین صفت مولود
که نه است رفتم و معائنه کردیم عین آن بود که سبیل
سین علیه السلام فرمودند هر راوی که رسیدیم که شما را
فرزند یی و بکر است و نه گفت سینه سال شده است که
فرزند یی نشد و است این زمان فرزند یی شده است
او را دیدیم قطیفه پیچیده و در آفتاب افتاده بود و
چون آویخته بر خر جواب میکرد و همین که سخن ما
باشید در حال و چشم بکشد و گفت چه میگفتید گفتیم
تو می شنیدی گفت آری چشم من پیش من می خند
اما دل من نیز خند روز رسد المرسلین علیه السلام

یا امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر رفت دید میان
کوه و گمان باز میگردد دست بر پشت او زد و گفت
کوه ای منند هر که من رسول خدا یم گفت آری کوه ای

چشم که خود رسول امینید رسول را و رسول امین را
نورانی حکمت که اکثر این موجب بدان رسد و با
در عهد و عهد محمد بن عبد السلام را گفت
نورانی که من و رسول امین سید المرسلین علیه السلام
گفت آیت الله و ملائکه و کتب و رسد و پیشتر
شد او که گفت و پیشتر و گفت من چیز از ایشان
ام آن که سید المرسلین علیه السلام در دلی این
آیت الله ایشان و بلاد و قوم تا فی السماء و بدخل
میان او گفت نورانی و داند ایشان و سید المر
سلین علیه السلام گفت خواهد فی خاصش باش
و نورانی سید المرسلین علیه السلام و امیر المؤمنین
نورانی و سید المرسلین علیه السلام و امیر المؤمنین
اوراید و نورانی سید المرسلین علیه السلام او گفت چه می

سید الشیخ علیہ السلام فرمودن تحت این

که گفت نمی توانم بر این کتابت رسیدن بعد از سلام
را گفت خاک پشت از چه خواهم بوی خوشی از این
عده السلام گفت آردی بوی خوشی بگفد آری گفت خالص گفت
درست گفتی باز روزی این عمر رضی الله عنه او را در کوه
به چه چیز یاد کرد گفت که او بدان در غیب شد بها
ما سید و بزرگ شدند چنانکه کوه تمام از هر دو طرف
دو بار بگرفت در مصابح گفت که امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه از سید المرسلین علیه السلام اجازت
خواست تا او را بکشد سید المرسلین علیه السلام
منع کرد در مصابح و صحیحین بطوریکه او از حدین
غائب شده در بعضی کتب بطوریکه در جلال غیر
این دو حد است و این روایت صحیح است در مصابح
و مشارق و شرح مشارق و بطوریکه در آخر عمر

سید المسلمین علیه السلام مدوژی بادان را جمع کرد و
سعد بنبر نشسته و فرمود ای پادشاهان جمیع پهنهبران
خود را از دجال بیم کرده اند من نیز شما را اگر است
از و بیم کرده ام و کیفیت او تمام گفته ام عین آنکه
گفته بودم نیم انصاری رضی الله عنه معاینه کرد و بر
من آمد و پادشاهان آورده و گفت که من بابت نفر از
یمن در جهاز بدر با بودم موج زد جهاز ما را یکماه
در دریای بگردانید و در جزیره افکنده چون ما در
جزیره رفیقیم دیدم بسیار موی که تمام اعضا
او در موی پوشیده بود و پیش از پس معلوم شد
که گفتند ملک نوگشته گفت من بخت اسم یعنی جاسوس
و حال ام پس ما را گفت مردی درین دیه من ترشمن
است بزو بیا مید ترسیدم نباید که شیطان باشد چنانچه

پس در آن شب شمعهای عظیم و درشت و مهیب دیدم
که هیچ وقت مثال او ندیده بودیم از غشا لنگ
و آتش که در غرق آهن فولاد و در بند و زنجیرها
با گردن بسته کفتم و یک نوکیست گفت از حال خود
علم میدهم باری شما بگوئید که کیستید کفتم ما مرد
مان در عزت باد و چهار ما درین جزیره اکنند گفت
گفت خبر دهید خرمایشانی پشت نام و بیست
و این شام هنوز بار نیکر و بانه کفتم ببار و بار نیکر
گفت قریب شده است که بار نیکر و گفت خبر دهید
طریقه آب دارد بانه کفتم آب بسیار و گفت فریست
که خشک شود گفت خبر دهید چندی نام شهر است
در چشم جانب قبله ز غره که در غور است آب و بانه
خلق از آن غور اعت میکنند بانه کفتم هم آب دارد و بمن

حق از آن زمان است میگویند گفت قریب است که خشک کند
 گفت خیر و همین از پیغمبر ایمان عرب بنموز با او می
 کردند و نه گفتند که تواند بر همه غایب آمد و خود آمد
 ایشان را بهتر آن باشد که اطاعت او کنند گفت
 اکنون خبر میدهم شما را از حال خود بدانید من مسیح
 و قاتل ام قریب شده است که مرا اذن شود تا بیرون
 آیم و بگردم بر روی زمین چهل روز هیچ نشد
 و ابا و اینها نگذاشتند که خراسان کنیم هر که مدینه طیبه
 در و حد متوانم آمد هر بار که میخواهم تا دور آیم فرشته
 با تیغ بر منده از پیش من می آید و مرا بفرستد باز میگرداند بعد
 پسند المرسلین علیه السلام دست مبارک بر منبزم
 و گفته طیبه اینست یعنی مدینه بعد گفت که او در حجر
 و پاشانم هست یا در بنی بلک طرف مشرقی است که

این سخن از پیغمبر است که در آن زمان
 میفرمود که من قریب شده است

بعد

ایمانی

ع

کمالی سخن فرمود و در مصباح غنی شرح و تفسیر
 معنی رقی بطور است که در حال از زمین غلامان بهر
 دین آید بر و ایستی میان شام و عراق بیرون
 آید یک چشم او کور باشد هر کس که خواهد بعضی
 چشم راست را کور بیند بعضی چشم چپ را میان چشم
 نبشته باشد که کافر نزدیک کوه احد فرود آید چند
 روز آنجا باشد خواهد که در کوه مدینه در آید نتواند هر بار قصد
 کند فرشته از پیشش بپرسد شود و بر کینه او جان نبرد که باز
 پس رود و چون از آن نایمید شود سمت شام بر آید
 یکطرف او باقی باشد آنرا بهشت گویند و آن در حقیقت
 دوزخ بود طرف دویم او آتش باشد آنرا دوزخ
 خوانند آن بحقیقت بهشت بود خاک بدمان او خولا
 خدا را گویند و خلق را بخود دعوت کند و پیش از خروج

و این
 معنی است

از کتاب

ایک سال امیاسک را می شود و قحط باشد چون برون
آید بارانی را بگوید بیاورد حال بیدار و زمین را
بگوید که نعمت خود بیرون اند از زمین نعمتها انوار بیرون
و بدمشیر در پستان کاو و کوسهند و شتر و بز افرون
کرد و فراخی نعمت و میوه پدید شود هر طیفه کند
و ایشان را دعوت کند بد و ایمان آرند و مشایعت
او کنند باز آن را بگوید تا بر ایشان بیاید و زمین را
بفرماید تا نعمتها خود بیرون دهد و بر قومی دیگر بگوید
ایشان را دعوت کند ایشان گویند تو که ایند مسیح
و جایی اولدین سخن روی بگردانند باران را از ایشان
منقطع گردانند در میان ایشان قحط افتد و در خزانه
در زمین را بگوید کنجتها خود بیرون بیاورند زمین کنجها
خود را مندر زنبور شده اند اند و صحنی حواله را بیاورند
و بکنند

دخسته و تانیخ از پیش و و هرگاه که کند و باز او را بطبعه او
زند و شود و و خندان پیش او بیاید عظیم قشنگه او بکن باشد و
گوید اگر من پدران و مادران و فرزندان مرده شمارا
زنده کنم بخدای من مقرر آید بانه گویند زنده کن او گوید
زنده شوند فی الحال بصورت آن مردگان شباطین پیدا
نوند و بعضی نادان او را استوار دارند و بدو ایمان آید
و بخدای خالق آسمان و زمین کافر شوند و بیشتری کم
عقلان او تصدیق دارند و همقا هزار مردم کم عقلان
متابع او کنند و با او باشند بر وایت نورش شمع
رضی الله عنه چند روز بر وایت آسمانیت بگذرد چهل سال
بر روی زمین بگذرد و چون ابریشتری زمین نیجا
سیر کند سید المسلمین علیه السلام میفرماید چون او
بیرون آید اگر من زنده می بود می با او حجت کرد می

و بعد از آن خدای تعالی در جنت تنی با بد که هر
 از جنت نفس خود را با او بخت بپوش آید و او را بکشد
 مهتر عیب صلوٰه الله علیه و در شارق و مضحج
 آرد و حال پندارین باشد که مهتر عیب من مریم صلوٰه الله
 علیه و سلامه نازل شود نزد یک منافع میضاد و در مشرق
 و مشرق دو قلندر و پوشیده هر دو بازوی خود بر کف و
 فرشته داشته فرو آید در کثافت و سوز زخرف
 آرد بیک روایت در زمین قدس فرو آید و آن زمین
 را افق گویند بدست او دشته باشد در بیت المقدس
 در آید و مزدغان در نماز با دعا باشند امام بدین
 او پیش تر غیر امام را مقدم و دنبال او افتد کند و بر
 شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نازل کند
 در رساله پندیر می آرد امامت کند زیر انچه است

در زین حال هر که در جنت

بیجا بیت المقدس

مستقل

حشمتی مختصر حق تعالی در مصحح و بیایب و محرم مطهر است
که شکر مومنان بشام باشد که در حال بیزدن آید و مومنان
برای بقیال صفها در امت کنند در میان کعبه نماز کنند
مهرتر علیه صلوة الله علیه نازل شود و امت کند و در
و مصحح مطهر است هر کافر که بوی او برسد در حال
بیزدن و بوی نفس او نا آید که نظر او کار کند مهرتر علیه
صلوة الله علیه در طلب جال شود و جال از خوف
او گریزد و او از مهابت او چون موم بگذارد مهرتر
علیه صلوة الله علیه نزد یکس لدوان کو هیت در
شام که آنرا کو بی زیتون خوانند یعنی در باده دران
جا بیاید و دشنه بزخم کرده بکشد و آن دشته خون
آلوده بخلق نماید و گوید این دعوی خدای کریم
نرو و هی که بکشت او سلامت مانده باشند بر مهرتر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من ذرية نبي
الكرامات وخلقنا من نوره وازادنا
بنات من نوره والحمد لله رب العالمين ذكره فرج باج

و ما فرج به ناس من بطور است محمد بن ميان مهر علی
علیه السلام وحي نازل شود که من کرده می از به کین
خود بیرون آورده ام که کس را طاقت محاربه با
ایشان نیست نو با این قوم مومنان در کوه طور و
و محقر شو معتز علی علیه السلام با این قوم در کوه طور
و هر که سکند که در مشرق است باید پان شود از

پس او با جوج و ما جوج بیرون آیند و همه عالم از
ایشان بشود و در کثافت و تفسیر دیگر و در تفسیر این
آیه وَ جُودُ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ يَسْتَكِنُ مَطُورٌ است که این
فرزند ان بانث بن فرج علی السلام از و بر وایت

یا طبع از ترک نمود و طبع از دین و جمل و صفت اند
یا طبع در غایت کوتاهی قدر یکی مقداری نیست و طبع
در غایت درازای قامت طول بر یکی بقدر نیست
کز و همه کافرانند سید المسلمین علیه السلام فرمود است
همچنان از ایشان نیکو دتا صد فرزند نرینه نراید و بروایتی
هزار بر ایند چون بیرون آیند شهر را خراب کنند و هر چه
پیش آید از آدمی و چهار پایه و درختان و گیاهان
همه بخرند و در مشارق و مصایج مطویرت آهنگ و دریا
طریه و دجله تمام بیاشانند بر آن قد پستان که میاید
بدن یا آب نیامند خلیشش بینند گویند بدینجا و قیق
آب نبود ایشان خلافت را بکشند عالم و شهر را دعای
خراب کنند تا آنکه در بیت المقدس برسند گویند اهل
رین را بکشیم اکنون اهل آسمان را هم بکشیم

سوی ایشان فرستند حق تعالی آن تیرها را بخون آلوده
بر ایشان ریزد که ایشان بشویند که خلق آسمان
را بکشیم بهتر عیسی علیه السلام قوم او که در کوفه طرد
مخفی باشند بقوه در مانند و چنان مظهر گردند که قیمت
یک سرو و ن کا و میان ایشان پدید نیای کنند و ایشان
مناجات کنند حق تعالی در گردن با جوج و ما جوج کنند
پید آرد و در آن علت همه یکبار بمیرند بهتر عیسی علیه
السلام عیسی و قوم او فرو آیند یک بخت زمین
از کند کی ایشان خالی نبود که ایشان باشند بازمان
چات کنند حق تعالی برندگان مهیب بفرستد چنانچه هر یکی
را بمنقار بگیرند و به برند در موضع نهند که جای بر آمدن
آفتاب است و بیرون اندازند و بارانی تند به بارند و سخن
زمین همه شسته و پاک کرد و خلق جهان پنج سال از
و کمان ایشان

و همان گشتان خیر من است که در این دنیا و آخرت
سلوة ایست علیه و راخبار الاخرت بطوریت که عیب
الله علیه با آن قوم در مکه نزول کند و بدین مصطفی
صلی الله علیه و سلم دعوت کند عدل و انصاف بکشد و
صلی الله علیه و سلم بگویدان و نصاری و صابی را بکش زمین
بر کتف خود باز پس آرد و نعمتهای فراخ شود و میان
خلق اسایش باشد چنانچه حضرت سید المرسلین علیه
السلام فرموده است مردمان انا را بخورند و پوست
بیرون اندازند از آن پوست آن قدر تودا شود که در پی
آن تودا بنشینند و در بستانها برکتی پدید آید و در
جهان خورمی و خوشی باشد بروایت مصابیح هفت سال
و بروایت اخبار الاخرت چهل سال مهتر علیه السلام
بماند بعد از رحمت حق بوند و در کشف و تفسیر سورة

سبا موطودت که چون مهر عیسی علیه السلام در کوه نزل
کنند جمله ملت بشمار بخیزد و همین کیفیت اسلام بر آنه و در
دنیا امن و امان بدین مشایه پیدا شود که شیران و
بوزان و کرکان و پلنگها و اشتران و گاو و گوسفند
یکجا بگردند و گودکان باهوان و گز و مان بازی کنند چهل سال
برین مطابقت باشند بعد از مهتر عیسی علیه الصلوة و السلام و قات
با بد و در مصابیح آخر فصل در فضایل سید المرسلین علیه السلام
مطور است که مهتر عیسی صلوٰة الله علیه را درون قبور رسول
الله صلی الله علیه و سلم دفن کنند و امروز آنجا همین
یک تربت و از جایگاه خالی مانده است و در ذکر قیامت
و تفصیل صور و احوال اموات و حشر در مصابیح و شرح متاف
و تفاسیر مطور است که بعد از وفات مهتر عیسی علیه السلام
حق تعالی بادی فرستد خوشه ای نراز می کشد از سمت

بعد از آنکه جمیع یهود میان و متقیان از غایت فرحت
آن یاد جهان درمند و همه بمیرند و بدترین یهودان از
کافران و فاسقان باشند ایشان میان حقه مجادله و
مغایله و فسق و فجور و خواب و غرور طریق کاذبان و غفلت
مشغول باشند که تا که قیامت قائم شود و بجا که مهتر
اسرافیل صلوٰۃ الله علیه یک نغمه صور دهد و در شرح
شایسته در باب آن موطورت مدت صد سال
بعد مهتر علیه السلام بگذرد و جز شرا را قوی دیگر
نماند و ایشان از دین و دیانت هیچ ندانند که
قیامت قائم شود مهتر اسرافیل صلوٰۃ الله علیه صور
دهد و در تمهید المعرفت موطورت که در آن نغمه بگوید که من
علیها فان و یقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام همین که صور
بعد اهل زمین و آسمان بهوش شوند قال الله تعا

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَقَرَّبُ مَنِّي فِي السَّمَاءِ اسْمُكَ فِي
الْأَرْضِ وَجَنَّتْ كُنُوزُ السَّمَاءِ بِمَنْدَرِ جَنَّتْ كُنُوزُ
كَوْكَانٍ بِجَنَّتْ كُنُوزُ الطَّبَاقِ السَّمَاءِ وَزِيْنُ جَنَّتْ كُنُوزُ
وَفَضْلُ وَدَارُ وَدَحْنُ مَا شَدَّ مَحْلُوجُ نَدَافُ دَرِهُوَ اِبْرَاقِ
شَوْنُ وَبَرِّمُ زَمْنُ جَوْنُ سَرْمُ كَرُونُ وَاسْمَانُ جَوْنُ
اَسْبَاطُ كَرُونُ دَارُ وَشَوْنُ اَقْبَابُ سَارُ كَانُ سَبَاطُ كَشْتُ
فُورُ وَزَرُ شَدُ جَوْنُ حَلَّاجُ وَفُورُ فَرْدُ اَفْتَدُ وَزَمْنُ
بِهَوَارُ كَرُونُ وَجَنَّتْ كُنُوزُ اَكْرَبِيضُ وَرِشْقُ بَاشْدُ اَزْمَرْغَبُ
بِنَمَاطُ وَهَبُ جَانُورُ رِزْدُ نَمَاطُ خَلَّاقُ وَهَلَاكُ سَمَوَاتُ
بِهَمَّ جَانُ وَاوَدُ بَاشْدُ اَلَا مَا شَاءَ اللّٰهُ وَتَفْعُ فِي الصُّورِ
فَضْلُ مَنِّي فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْاَرْضِ اَلَا مَا شَاءَ اللّٰهُ
فِي مَنِّي دَسْدُ بِهَبُ حَزْرُ اِبْرَاقِ كَرُونُ جَانُ وَبَاشْدُ كَانُ مَنِّي بِرِ
تَمَامُ قَبْضُ كَرُونُ اَلَا كُنُونُ جَانُ وَفَضْلُ مَنِّي وَجَانُ خَوْنُ

بَدَنُورُ

بدست آمدن بی ستم و باطل و بیهوده و بیهوده شدن در عالم
کسی زنده نماند مگر ملک الملک القدریم تعالی و تقدس
و ما شاء الله و در بعضی تفاسیر قصص من فی السموات
مطهر است که هفت طبق از موت سالم مانده حاملین عرش
و کرسی و اهل جنت و اهل بهشت و زرخ و جبرائیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و در تفسیر امام ناصر غزالی به این
محل مطهر است بیک قول ملک الموت روح جبرائیل
و میکائیل و اسرافیل و روح خود بعد نفخه اول قبض کند
و بادیکه ازین نفخه صور بیرون آید جمله خاک اجزای
همان فوران کرده که در عالم متفرق شده باشد همه یکجا
فراهم آید و درین رقی و تمهید المعرفت و مصباح
و اخبار الاثر مطهر است که آدمی را استخوان است
نزدیک سیصد و پنجاه استخوان است و ازین استخوانها

آدمی خاک بکشد و دیگران بکشانند چنانکه از آن باز
مردم را فریب دهد و دست مرتب و کعبه و دو و طوی
کیاه برود و در اخبار الاخرت آورده است این همه
خاک اجزای آدمی گردان استخوان جمع شود و چنانچه اجزا
عصی عضو بعضوی نه میزد و خاک لب بجاک بینی
میزد و خاک چشم بجاک گوش میزد و همبرین منوال خاک
تمام اعضای در محل تا خود فرایم آید چهل سال بهر
منوال بگذرد و در تمهید المعرفت مسطور است پس حقیقا
بیگم و بی زبانند آنگاه انا و الملک این المنکبرون
و این البجارون منم بادشاه همه عالم و عالمیان بجا
اندام روز آن جباران و منکبران که خود را بادشاه
عالم می انگاشتند و طبل خود بینی بر روی زمین میگو
لکن الملک الیوم امروز ملک و است بر عظم و کبود

لله الواحد القهار
آنرا بکر الطیون خوانند از لب محمد صلی الله علیه و آله
فرستد چهل شبان روز مدام بپا آید باران مانند
سیماب باشد اما سبک و همه حیوانات از آن باران چنانکه
کیاه از زمین بروید اجسام ایشان بروید و هم جانوران
از آن استخوان عجب الذنب و ناک اجزای جسم چنانکه بود بغیر
جان مرکب گردد و همه اعضا استقامت یابند
و نام زمین از خلایق بر نشود و هر جنس صورت حیوانات
و کبابه مستقیم بجان به بلند یا چهل کز در تمام صحن دنیا
نوده باشد و هم تو بر توافقه پس بفرمان خدا ایستاد
مهر جبرئیل و میکائیل و مهر اسرافیل صلوة الله علیهم
زند و شوند مهر اسرافیل صلوة الله علیه زیر عرشین
و بیک روایت بر صخر جبریت المقدس استند صورت بدن

کبر و بزرگوں بعد و حمد جانها سوراخ است جانها
جميع خلق و در آن سوراخ صورند و پدید و درین نفخه بکوبند
يا ايها الاجسام الباليت والعظام النخرة والجلود
المتمزقة واللحم المتفرقة والعروق المنقطعة قوموا
فان الله بان قد اقام القيامة حمد جانها از ان سوراخها
بيرون آيند و در هوا مانند بلبل پرن شون و جانها موزنان
چون ستاره درخشان نمايد و جانها کافران چون انگشت
سياه نمايد پس مالک ملک و تقدس بي کام و بيد زبان
نذا کند از چي کل رُوح الی جسد يعني کوي باز کرد و ياي
جانها هر یک کوي جسد خویش جانها در قابلهاء خود دارند
بفرمان خداي عز و جل همه زنده کردند بر خيزند و مستقيم
باشند و جبران شده هر سستی ميکنند ثم ينفخ زنبيره
اخري فاذا هم قيام ينظرون سر مستاني کل نفس و

وَالْيَقِينَةُ الْمَوْتُ بَيْنَهُ الْأَشْيَاءُ وَكَسَرُ الْأَعْدَاءِ بِرُكْنِهِ بَابُ
نَشْتِ خَامِ فَرَوَكْدَ آرند سر و پیرهنه تاخته کلاه و خنجرند
تا خنجر ای کردار تا خویش بیایند سحایا من یحیی
العظام بعد موتها و بیک روایت میان دو نسخه غذا
از کورستانها و برگبرند چون بیدار میشوند هم متحیر با
و بند آرند مگر از خواب دنیا بیدار شده اند و غذا
کور فراموشی کرده باشند و به تحمیر بگویند ویریم
فَاَکْمَلْنَا هَٰذَا عَمَلَهُمْ فَرَأَوْهُ مُتَشَاكِسًا
الْأَسَاعِدَ مِنَ النَّهَارِ وَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوِ
ضُحًیًّا چون عالم را بر عیبت دیگر بیند گویند نه این
اروز قیامت است کافران گویند و ای برمانه ماناک
این آنروز است که بغیران میگفتند و ما استوارند
شیم و این روایت در تفسیر ابواللیث در کشف

معهده مجلس علمیه جمیع حیوانات عالم را تبعث میشود
تا بران حد که چنان مجلس را تبعث باشد بعد بمحاسبه مظالم که
و قصاص جز آدی و بر ریش باطن دیگر همه حیوانات متناهی
شوند مگر چیز که آدی را بران انش باشند آن بماند چنانکه
طافوس و کبوتر و جز آن در مشارق و مصایج پیغمبر صلی الله

علیه و سلم پیغمبر ما ید مبین که من خیرم چه یتیم موسی صلی الله
علیه السلام پیش از من بر خاست و قوام عرش گرفته است
مگر این معنی منزلت او را از ان جهت باشد که در کوه طور
بدین نور تجلی او را صعقه شده بود و اول کسی که آرزو

جامه صله پوشیده مهتر ابراهیم صلی الله علیه و آله باشد و او
را این منزلت نسبت آن بود که غرود میان جمع بر خاسته کرد و

و در پله فحش نهاده در آتش افکند و در رساله عیسی
مسلوب دشت بعث مهتر جبرئیل صلی الله علیه و آله سید المرسلین

و در هر دو

اول که پیغمبر بود
و در انجم خلیل الله
عنه و آله

دو حله آوردند سید المرسلین علیه السلام به پادشاه
نویسید با غی جبرئیل خدا تعالی بامت من چه کرد و گویند بنود
لے بر تخت نشسته است بچین تو و ابراهیم و موسی خاسته اند
پس ملائکه می رسند و ننداد در دهنده هلمو الی باریکم و قفوا
انکم مسئولون ای بنده گان بشتابید محوی پروردگار
خود بایستید در موفیق عرصات که این بندگان آنوقت
که با شما مبارکبار ما بکنیم الیوم تجزی کل نفس ما کسبت
آنروز آن روز است که بساط عدل بکتریم و ثرازی
عمل بسیاریم فمن یعمل مثقال ذره خیر ایره و من یعمل مثقال
ذره شر ایره یک ذره نیکی پاداش دهیم و یک ذره بدیه
از عتاب نمایم پس حق تعالی زبان سپید مانند نقره خام
بکشد و همه آنجا جمع آیند در مصابیح در رساله عبرت
مطهر است بعضی بکشان نقره برشته رنوار بعضی در کان نقره بر

شکر و بعضی بیاد و بعضی تذانو و بعضی بسترین و بعضی به
 شکم و کافران بروی و بر انداز و عمل خود هر یکی روان
 شوند و در بعضی کتب اصح و ایت آن آمده است که همه پیغمبر
 بیایند که سوار بشوند اینها همه در عرصات پیاده آیند
 الغرض همه در عرصات آیند در اجاز الاخرت می آید قل شنان
 با و نولش و کبودشان دین فروش و با دشمنان با
 خروش که بطل و علم مغول بود ندی و ظلم پیش داشتند آنروز
 رود مایی از شکم بیرون آید و در زمین لغان گشتان
 می آیند و ماه رویان و بری پیکر که خود را سپاه لشکر عشق بند
 شتند به رود و دستان کرد پیچیده و رود دگر دگر
 دن افکنده گشتان می آرند و لبها و لعل با ده نونشان و
 رود دگر دگر سپید مهران و عاصیان زرد و سیاه گشته و کافران

را پنی روی بنبله شده و چشمها دیده گشته و پیر
آدمه چنانکه نجف کرده چشمها دیده و ن آیند کرد
ایشان آتش حلقه کرده برومی دوند و مشرکان
را پنی زنجیر با آتشی بگردن کرده و غلها و سوزان
در خلق افکند و حیران و پریشان سست و متاهی
کنند و رکش و در سون عظمی موطورست که حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود بعضی بصورت خوکان
و بعضی بصورت بوزیا و بعضی سگ و پاں بالا و بعضی کور
و بعضی کنگ و بعضی کر و بعضی کر و بعضی زبان میخی است
و بعضی را ریم از دهن سیل زده و عرصا از کندگی آن
ستوه آمده و بعضی دست و پای بریده و بعضی بر دار
آتشین کشیده و بعضی جامها قطرات پوشیده پیش
در سراج القلوب و در رساله مظهری موطورست در آن

روز مردمانیست فوج باشند یوم یفتح فی الصور فتا
نون افواجاً نوزده فوج کنند کاربان باشند یک فوج
مطلقان بود و کروک فوج بیایند و کروکی را رود
از شکم بیرون آمده بر زمین افتاده گشتان می آیند
مناد بان ندانند که این قوم اند که در دنیا دروغ
میگفتند و روحی دیگر بیایند شکم چون کوه برآمده دارد
و گزدها بر سینه ایشان پیچیده پوست و گوشت آنها را
میخورند گویند ایشان قوم اند که از مال زکوٰه میخورد
دند کروکی دیگر بیایند دست و پا بریده اند که این
آن قوم اند که همایه را می رنجانیدند کروکی دیگر
بیایند زبان بس قفا کشیده و آتش از زبانهها بر
می آید گویند این آن قوم اند که گواهی دروغ میداد
دند کروکی دیگر بیایند زبانهها ایشان بر زمین رسیده

گویند این آن قوم اند که گویای دستگیر و شیده اند
که واهی دیگر بیایند جو بهاء آب منی از فرجها اینان
روان شده و از کند یک بوی ایشان عرکت یافته آمده
و عورتان را فرزندان در فرج او بخت گویند این
آن قوم اند که زنا میگردند و گروهبی دیگر بیایند رو
تایشان سیاه و چشمهایشان سبز و زبانهای
بر شکم افتاده و پدید بر از شکم بیرون آمده گویند
این آن قوم اند که در دنیا خمر می خوردند و گروهبی
و دیگر بیایند رو بهاء ایشان سیاه و مردار تا در
وین گرفته گویند این آن قوم اند که لقمه حرام بخوردند
و گروهبی دیگر بیایند شکمهای سوزان و از زواج شکم
و گوش و بینی آتش بیرون می آید گویند این آن قوم اند
که ربا خوردند و گروهبی دیگر بیایند همه لنگان و

وکنان که در میان قوم از همه بزرگتر میکردند و گویید
تو این دیگر بیا بگویند این آن قوم اند که قریب خانه بودند
باز فراموش کردند بر آن عمل نکردند و گویید دیگر بیا
زبانها خود بخود میبند گویند این آن قوم اند که
خود عمل نکردند و دیگران را عمل کردن میفرمودند و گویید
دیگر بیا بگویند این آن قوم اند که قاضیان بودند که
که حق را دمان را میزدند و گویید دیگر بیا بگویند بر دین
خلاصه گویند این آن قوم اند که قاضیان بودند که
بر رشوت حکم مینمودند و گویید دیگر بیا بگویند بر دار
آتشین کرده گویند این آن قوم اند که عمارت میکردند
که دمی دیگر بیا بگویند جامه و قطرات پوشیده و از اسب
بوی کننده می آید گویند این آن قوم اند که در دنیا ماند
و بد را میبختانید که گویید دیگر بیا بگویند موی پستی

خارجی

کتاب

با پستی پای گرفته کوبید که این آن قوم اند که هنوز از قوت
قوت میگز و ندگر و بی دیگر بایند روی ما ایشان سپاه و
و و ما ایشان در گردن افکنده و پرور روی میسر اند کوش
این آن قوم اند که ایشان کافران و مشرکان و منافقان
بودند و روحی دیگر بیا بد روی ایشان همچون ماهتاب
چهار و هم بر اقامه اسوار و حلما و پوشیده و تاجها و نور
بر سر نهاد و کوبید این مومنان اند و متقیان الله جلنا
منهم و را خبر الاخرت مظهرت در آن حال مهتر ابراهیم
صلوة الله علیه اذ بدو خود را به بند کوبید با آبتانی
أَخَافُ أَنْ يَمْسَكَ عَذَابٌ مِنْ أَجْمَنِ فَيَكُونُ الشَّيْطَانُ
وَيْتًا لِي بِدَرْمِ كَفْتَمِرِ كَرِ اِنْ رَوْزِ مِشْ سِتْ بِالْخِذِ اِنْغَايِ
عَصَبَانِ مَكْنِ اَوْ كُوبِدِ اِزْ اَمْرُوزِ بَارِ عَصَبَانِ كُنْزِمِ اِزْ خِدا
تَعَايُجُوهَ تَامِرِ اِنْجَاتِ بَدِ مَزْ اِبْرَاهِيمِ صَلَوَةُ اللهِ عَلَيْهِ اَوْزِ

بدو گفت که چنانچه او نذا بدو در خواست خود آن مراد وی نمید
 مکن فرمان آید که نجات و رحمت خود و دیگر کافران حرام
 کردانیده ایم بعد از آفتابی سوزان و گرم در خرداد طالع
 شود او قریب بر مردمان بود بر یکی در خور خود غرق باشد
 بعضی ناشناختنک بعضی ناکم و بعضی تاحلق و بعضی تالب
 ذکر معاویه و نجاده و امتیاز مومنان از کافران و
 در اخبار الاخرت مسطور است بعد از تاویر خلق است
 همانند هیچ فرمان رسد بعد از پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه
 و سلم را طلب شود و بعضی انبیاء دیگر را فرمان رسد
 شما تبلیغ فرمان کرده آید یا نه همه گویند بار خدا یا
 کرده ایم باز فرمان رسد که تبلیغ رستگاری کرده آید
 یا نه بایم گویند کرده ایم باز ویران بگذرد و بعضی فرمان
 رسد خلیف را از مومنان و کافران بیشتر آید

در سوره
 یوسف

و همه متحیر خیران باشند تا چه فرمان خواهد رسید درین میان
فرمان رسد اَلَمْ اَعهد الیکم یا بنی آدم الاتعبدوا لشیطان
آنکه بگویم عهد و پیمان و آن عهد و پیمان خدای تعالی است
ای فرزندان آدم باشما عهد نکرده بودیم که شیطان را
نه پرستید و متابعت او مکنید که او دشمن شماست
و پرستید که دین حق و راه مستقیم است چرا بر خلاف
این کردید که امروز سختی عذاب و عذاب کشتن آید
جواب نگوید همه سر فرود کرده باشند باز فرمان رسد
یا معشر الجن و الانس لم یاتکم رسل منکم ليقصون علیکم
آیات الله و یمنعوا عنکم لعلکم تهتدون و یومکم هذا ای گروه پریان و
دیوان نیامدند بر شما پیغمبران فرمان تا و ما شما را نرسا
نبه اند و شما را بیم نکرده اند ازین روز گویند خدا
و ندا پیغمبران آمدند و بیم کردند و ما گواهی میدهم بر نفسها

خوبش که ما کنه کار اینم و زندگانی دنیا جز نیست آن مارا
منور گردانید و کافران گویای و همیشه بر خویش کافری

قالوا لیسجدنا علی الفسما و عزتم الجبوا و اندیشید
عجل انفسکم انهم كانوا کافرون تبعد فرمان رسد و امتار

الیوم ایها المجرمون ای که کنه کاران و ال بد کرداران وای

المجرمون

عاصیان و ال مجرمین و ال کافران جدا شوید امر و از بهشتیان

و متقیان و ای بد بختان از نیک بختان علا عده شوید

دوزخیان از بهشتیان جدا شوید فرمان رسد آدم راه

طلبید بهتر آدم حاضر آید فرمان رسد ای آدم اهل دوزخ

را از اهل بهشت جدا کن آدم گوید یا خدا و نه چند از چند

جدا بکنم فرمان رسد از هر هزاره نهصد و نود و نه اهل

دوزخیان اند و یکی را از اهل بهشت بیرون آید آنوقت

وقتی باشد که جو اندن از هولی دوزخ پر شوند عورتان

حاجه حله بنهذه بخلاف بنهذه از بهشت اموات است که قلمی و تقدس
من کاینده اما بنهذه نباشند کمال استغفار و وضع کل ذات جسد
حمد و تری الناس سفاری و ماعلم سفاری در مشافه و مصیغ
مستور است و در آن محل باران از سید المرسلین علیه پر سیدند یا
نیست الله آن یکی از هزار که باشد فرمان شد یکی بد است منتهای
نهد و نودنه از با جوج و ما جوج باشند من امید و ارم که نصف
اهل بهشت از امت منتهای در تمهید المعرفه می نویسد علیک
صلوه الله علیه در آیند و کافران را از موی پشتمانی گرفته و
بای گرفته بیرون آرند فاسقان و کنا بکاران را بر اندازند
بکنه هر یکی را زنجیر بگردن کرده که را شکم پاره کرده و در
بیرون کرده و در گردن افکنده و که را دست گرفته بر اندازند
کنا هر یک را بیرون آرند و علاجه کنند سید المرسلین علیه
السلام میفرماید در آن محل طایفه را بینم که از امت من در روز

می برند فرمودیم اصحابی اصحابی فرمان رسد که ایشان بعد تو مرده
شده اند و از دین برگشته اند چون پنهان در خیابان و بهشتیان
انقباض حاصل آمده باشد اهل بهشت را راستند و عرضش بایشان
و اهل دوزخ را چپا و عرصت بهشتیان خدا بر اسجد کنند و گویند
الحمد لله الذي جعلنا من القوم الظالمين كافران خواهند اسجد
کنند نتوانند پشتها را ایشان یک طبق کرد و جمیعین ممکن نکرد
بعد فرمان رسد که هشتاد هزار نفر از امت محمد که ما را با ایشان
حیث نیست ایشان را به بهشت بر آیند و دیگران را دوزخ
به اید اول محاسبه نماز شود و بعد خونها و ناحق پرسد
و اذ الموت و ددت سئلت بای ذنب قلت بعد از چهره
و دیگر پرسد در آن حال مردم را سنا و خود نظر کنند عمل خویشند
چنانکه کنند همان عمل خود بیند پیش و پس نظر کنند همان
عمل خود به پیشند و نه است العقول منطوق است در آن حالی دو

و دیند ز آتش آرنده کی در دیند و منته بن و صلح بود باشد
و طاعت زکوة مالی و بدیاز و در وجود آمده باشد و دیگر است
که منف و بد کردار باشد او را هیچ عمل نیکی نبود فرمان رسد
تا همه نامه اعمال بر دو پیش آید و برایشان دهید نامه نشان
دهند مرد منف در نامه خود هیچ حج و عذر و صلوة و صوم
و زکوة به بیند و مرد مصلح بریده اعمال خود از نیکیها و طاعتها
که کرده باشد شاید یا بد هر دو مناعت کنند این گوید که آن
بسمت خطاب حضرت عزت در رسد که ای زاهد خشک
منظر طاعت میکردی اما این برادر مسلم را غیبت میکند
اگر چه منف بود بد به هر غیبت که او را میکند ماده نیکی از
دفتر تو بر میداشتم و در دفتر او می نشتم و لایه بدی از
دفتر او دور میکردیم و در جریده تو ثبت می نمودیم
تا کار جلد رسید که تمام نیکیها را توان برد و تمام بدیها را

افسر تو باد شد تا امروز دینت نه در حضرت ما قدر اکنون
 بفرمایم تا هیچ این بر دهن تو زمیند نامعلوم عالمیان گردد
 که عقیقت غیبت و باریت در مصابح آورد مدت بعین بیان
 دیگر پیش آرد فرمان رسد فلان کنه را میباید گوید بار خدا
 یا میباید انم فلان گوید میباید اینم چندی کنه بیان کند او
 اعتراف کند که او را تحقیق شود که از اهل دوزخ کستم
 فرمان رسد این همه کنه مان میگردی اما از ما میترسید
 و از خلق شرم می پوشید را برکت آن در دنیا ما کنه مان
 تو پوشیده میباشتم و امروز همه آمرزیدیم پس نام
 حساب دیند و سیات او میگویند ان الحسنات یذکرن
 البسیات بعد کافران و منافقان را پیش آرند و مجمع
 ند آید پس بگوید لا الذین کذبوا علی ربهم این آنکسند
 که خدا را و پیغمبر این خدا را دروغ گو گفتند و تکذیب کردند

نیمه

و بر خدای افتد اگر کردند و ازین روز منکر بوفتد امروز لعنت
خدا بر ایشان و واجب شد الا ان لعنت الله علی الظالمین و
ایشان از آنچه کرده و گفته باشند منکر شوند و گویند یا ایها
من بشیر و الانبیا و راطلب شود فرمان رسد شما تبلیغ
رست ما کرده اید فرمان ما بر ایشان رسانیده آید بانه ایشان
گویند بی یارب فرمان تو رسانیده ایم فرمان رسد ایشان
منکر افتد کواه شما کیست گویند مومنان امت محمد مصطفی
ص الله علیه و سلم فرمان رسد امتان محمد علیه السلام را حاضر
کنند و گواهی بر سندان ایشان همه گواهی بدهند که خدا
ندارسل و انبیا و تو تبلیغ رست تو کرده اید فرمان رسد
تو بهم رسانیده اند این خاکساران قبول نکردند کافران
گویند ما گواهی ایشان نمی پسندیم کواه از ما بپرو حال مهر
خاموشی بر دهان ایشان زنند و رتبه ایوم ختم علی اقوا

چه هم و نعلنا آید بهم و تشهد از جامم به کافوا یکسبون و دست
 و پای و سر و گوشش و پشت و دین و فکر اعضای ایشان
 را فروتن رسد و در سخن آیند بر عضو و دست سخن آید و بدین
 کرده اند کواهی دهند بعد مهر از دهن ایشان بردارند
 ایشان گویند شفا کنم و بعد آواز در و در بادشمارا
 آخر این همه که میگردیم از بهر راحت شما میگردیم
 و ز شما هم بر ما ختم گشتید و کواهی میدهند در تهیه معرفت
 مطلوبت صابیا و نصار را پیش آرند فرمان شود ای نصارا
 و صابیا عیسی مریم را بخند احم اگر قتیچه هیچ بنویسد هم سر فرود کرده
 باشند فرمان شود عیسی احم ازید بهتر عیسی صلوات الله علیه را پیش
 آرند فرمانی شود یا عیسی مریم آنست گفت کناسن استخوان
 و امی الیهین من دون الله ای عیسی مریم تو گفته خلق را که
 مرا و مادر مرا بخند ای کبریا بفرم از آسمان و زمین چون

و ترمیم

این خطاب محبت رسد به مهتر عیسی علیه السلام
از محبت و شهرم و الجلال خواهد که بکدام بگوید که
گفت ام اگر چه راست باشد ولیکن ادب نیست که گفته
دارد و بگوید این گفت فتنه فقد علمته اگر این سخن من
گفته ام تو بعلوم قدیم خود دانسته باشی و اگر این کلمه از
زبان من بیرون آمده باشد تو بسع بیچاره چه شنیدی
باشی در مصایح مطهرت بعد هر که را فرمان رسد بنام
یا فلان یا فلان آخر من ترا بر رک و مهتر قوم نساخته بودم
و معظم و محترم مگر دایند زن و فرزندان ندادم
و هیچ اشتیاق منجر و تو مگر دایند که آن روز در پیش است
او گوید بلی یا رب همه بگردی فرمان رسد چندین گریه کرد
حق تو کردم آخر تو چندین کفر و زندقه چرا کردی نمیداد
نتی او گوید نمیداستم فرمان رسد چنانچه تو این روز

را فراموشی کردی ما هم ترا فراموش کردم فراموشی

بر خدا ای غرور جل نیست ازین فراموشی هر که داند است

در حدیث ابی ریم قوله توج قال کذا الکتاب کتابنا فیها

و کذا الکتاب الیوم تنشی و یکدیگر را بهر این جهت فراموشی رسد

ایشان گویند خداوند ابدی و بکتابها توانایان آوردیم

و فرشتگان و پیغمبران ترا قبول کردیم تا زور و زده و

نه کوفه و محدقه بر پایداری داشتیم فرمان رسد این به اتفاق

بود و در یاکردید چون به اخلاص بگردید خط کردیم اولی که

الذین جعلت آفاهم ذکر کتاب تو میفرماند و تمهید

آورده اند پس فرمان شود بملایک نامه اعلان بپای بدو

و میبند نامها و پیران شوند ملائکه اند و در هفت ساعت

اقرار و کتابت پستی خلایق همه مدح و ستایش کردند بزرگوار این

زمان نامه بیکام دست خواهند داد و نامه مومنان بیک

گشتن

انجمن بدست ناست گویند و نامه کافران و منکران و من
فقان بر دست چپ دهنه ایشان دست راست فرار کنند
تا بستانند بلا یک دست بر سینه ایشان زنده سینه ایشان
بشکافد دست چپ از سینه سمبست بیرون آرند تا نامه
بدان بدست دهند مرد علی نامه خواندن گیرند فرمان رسد
بلا یک میز آن بیمار بدست چپ او از نور باشد بقا سراسر تمام دنیا
و بعد از دم از طاعت باشد بقدر مشرق و مغرب مقرر میباشند
را فرمان رسد بدست کبر او بدست کبر و تراز و در حسابها
بر دست مقرر میباشند بیا و بزنند ملا یکند او در دهنه و آلون
بومینه نالونی من تعلت مواز بنه فاولک الدین خیر
نفس هم فی جهنم خالده و ناعمال بر یک چنانچه حکایت حکیم قفا
ضاکند بر سجد طاعت هر که مقدار دانه اسپند بود اند
محسبیت یادت آید او را بر آید دهنه از آتش و رخ

و هر سه ترا و بی نقیبان باشند ایستاده و فریاد میکنند
آنکه نقیبان با یک زنند چنانکه همه اهل محرمات بشنوند فلان
ببین فلان نیک بخت شد و فلان این فلان بد بخت شد نفوذ
با الله منهد در اخبار الاخرت بطور است درین میان بگویند پس
بیارند نمود و نه نامه اعمال او بدست او دهند و هر یکی بدو
زیر آفتاب باشد که نظر کار کنند و این همه بر ارگنایان باشند
فرمان رسد ازین چیز منکر میشود او گویند بار بگویند
ام زیادت ازین کرده ام فرمان رسد هیچ عذر را از
و هیچ عملی نیک در او گویند ادم از خداوند فرماید
رسد یکی ترا نزدیک حسمت است پس بیکر قعه مقدس
و چون بگشت بیرون آرند در آن نبشته باشد که این بگوید
یکبار در دنیا بصدقی دل گفته باشد ان شاء الله
لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان شاء الله ان محمد عبده

در سوره فرمان رسد این همه بدیها و دیگر و دیگر بکشت نهند
و این رفته در یه دویم اگر گوید خداوند این رفته باین
طور مارا و با چندین بدیها و کی مفارنت خواهد کرد و صحت
شد که من اهل و وزخ کشتیم ملایک آن همه بدیها و او آن
نود و نه فلوما را و در یک طبع نهند و این رفته در یه دویم که در
این رفته باشد از گران آن در زمین شیند و کنجه و ایر قدری
بر نخیزد ملایک تقییان فریاد کنند فلان ابن فلان نیک
بخت شد اهل عمر همتا هم متخیر نمایند او را بر این آزادی از آتش

و وزخ و منند در مصابح مطهرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله میفرماید و دو دفعه در دمان را در عمر همتا پیش آرند و معاف
و مجادله شود و بعن دفعه سیوم که پیش آرند نامهای
ایشان بر آن شوند و میز آن بر پا و کنند چون وزن اعلی
آخیر شود و کنه کاران را که بدیها و ایشان زیاد و آمده

متخیر استاده باشند در اخبار الاخرت و در صحایح مکتوبات
 و درین میان فرمان رسد که بنفعا و نیز در نفر باشند از امت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم برابر هر یکی بنفعا و نیز در نفر باشد
 بغير رجحان عمل سمت بهشت را نهند این نقد از سمت بهشت
 باشند و یکم آن متخیر باشد چون تخیر ایشان زیادت شود ماکه
 الملک است دفعه میدهد قدرت خود در پنهان کنایه کاران است
 محمد اند اند و سه شت قدرت پر کند کنایه کاران را نهند
 سمت بهشت اند اند معلوم است که درید قدرت چند آید و
 شمار آن در و هم آدمیان و عائلیان کی کنجد در صحیحین
 مطهر است در سه محل که از کس با و کند یکی آن زمان که فر
 مان برسد و امت از ایوم اینها التجرمون مردم متخیر شدند
 که درین زمان از که ام قبیلہ خواهند گردانید دوم آن زمان
 که فرمان رسد عا و هم اقر و واکتایسته خلایق مددش

که بود که این زمان نامه بکدام دست خواهند داد
سیوم آنز مائمه میزان بیا ویزند خلق جهان بیا و این
و آخرین مد هوش بودند که زمان بکدام راجع خواهد
آمد و بر دایمی محل سیوم محل بصره است
و کرد و زرخ و بصره کذب تن مو بینان او شد
و کافران بد و زرخ و احوال ایشان در اخبار
الاستیست و مصابیح مطهر است و زرخ بکوشش
د و زرخ فریا و کند چنانکه همه اهل عمرات بشنوند
بگویند الکل بعضی بعضاً خداوند البعض از من و بعضی
از من احوال تا کی منتظر خواهیم بود و انتظار من از
صفت شده گماند غامبان و کجا اند آن مشرک کانی که
از من منکر بودند و بتو عصیان و بیفرمانی میکردند
الاستیست این تسلیم کن فرمان در ترس بکدام زرخ را

راجع خواهد

بیارند و وزخ زیر هفتم طبق زمین است و هفت
دو وزخ است و هر هفت دو وزخ و هر یکد یکم است
ملک یک بروند هفتاد هزار طناب در حلقهای در
اند از نند هر طنابی را هفتاد هزار فرشته بکشند
و وزخ را حاضر آرند و در بنهار الاخرت مطورت
مالک و وزخ را بدو ماران کوچکتر مان بسره با بیرون
آرند و از دهنها ایشان آتش بیرون می آید و از آن
بحجم سعرت و این دو وزخ از خشم خدا تعالی آفرید
شده است هفت و وزخ هر که دم که فرو نرسد
و سخت تر است یکی را جهنم نام است و دوم را نطنی سیوم
بر اطمینان چهارم حجم پنجم سعیر ششم را شفر هفتم را
عسایه و در هر یکی غذاها کونا کون از آتش و وزخ
سوزان ماران و کژ دمان و آنکه غذای و اندک باشد

نیم هست و در هفتاد هزار وادیست از آتش در هر وادی
هفتاد هزار شاربستان آتش در هر شاربستان هفتاد
هزار کوشک است از آتش در هر کوشک هفتاد هزار سراج است
از آتش در هر سراج هفتاد هزار ایوان است از آتش در
هر ایوان هفتاد هزار حجره است از آتش در هر حجره هفتاد
هزار صندوق است از آتش در هر صندوق هفتاد هزار
نوع غذاست که بیک روزن او در میان دنیا بکشایند
عالم محمد بن سعد و دو زوج را چهار دیوار است پرست
هر دیوار صد ساله است و در دوزخ هفتاد هزار
وادی از مهر پرست و در هر وادی هفتاد هزار کوه است
برف و ثلج در هر سال دو کثرت دوزخ بنفش بیرون می
یکبار نفس کرم بیرون دهد شش ماه که با بجهان نشود
و یک کثرت نفس بیرون دهد شش ماه که با بجهان

نسر مابود و چون دوزخ حاضر آید فرمان شود که بشکرم
دوزخ پل را بکلمه اطعام است بپوشید و در آن آن هزار
مساله راه است هزار سال بالا باید رفت چنانکه به
نشیب فرود آیند و صورت پل همین است و عرض آن پل
باریک تر از موی باشد و تنیز تو از تیغ فرود او حق دد
زخ باشد و عمق دوزخ این نمقد است که از روز آفر
نیش عالم سبک از لب دوزخ فرود انداخته اند آن
روز که اهل بهشت در بهشت غمناک اند و اهل جهنم در
آوازی بر آید فرشتگان گویند امروز این سنگ در غم
دوزخ رسیده و بالا رین صراط فرشتگان فرود می آید
آتش در بهشت که ده استاده بهشت در مصایح و اخبار
الآخرت می آید فرمان رسد بفرشتگان که خلیق را از
مومن و کافر جدا سازند و آن پل برانیده و از بین برون آید

اینکه

برآید و از بل مومنان را بگذرانید و آن مکمل الا و اودها
کان علی ربک حتما مقضیا و رشتگان در آیند و چون سپان
که ربه کوسبند آن بر آید خلق را سویی بل بر آید فر مان
نهاده اند هر که چهر بر می پرستیدند امر و ز پس زور او کنید
و دنیا مال معبود خود و دیگران و مشرکان همه زیر علم
ابلیس آیند و ابلیس و دیوان و تنائی می پرستیدند همه را
بیش گشتند که فران و مشرکان دنیا که ایشان روان شوند
و مومنان اسناده باشند فرمان رسد شما درجه بفرماید
ای را امتی پس و معبود خود چرا نمیکند گویند مانند
رحمت معبود خود اسناده ایم فرمان رسیده کنید
فرمان رسد خون ماحافظ شماست بسم الله الرحمن الرحیم
بگویند روان شوید و از بل مگذرید و بلا یک فرمان که
و یگان نفر ایهود و نصاری قدای یگان نفر از امت محمد

مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم بدوزخ و بهیمة و نصار و یهود و انرا
با جمیعهم فذالیه مومنان املت محمد عظیم السلام بدوزخ
دهند و مومنان بر سر بل آیند اول فتح علیه السلام
وامت او را فرمان شد و تا بگذرد محمد علیه السلام گفته
بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و بر بل و رأید امت
او عقب او و آیند بعضی پیغمبران دیگر و امتان دیگر و
مومنان هر یکی بر اند از عمل خود بگذرند بعضی چون
برق و بعضی چون باد و بعضی چون پرده و بعضی چون آب
و بعضی چون پیاده و بعضی چون اسب و کوران و بعضی
بسرین و بعضی بشکم و سینه و بعضی چون مورچه و
ایمس لعین و شیاطین و کافران و مشرکان همان که
نخستین قدم بدان بل نهند سر کنون بدوزخ در افتند
علا بکفر نیک کنند و بر آرند خدوه و خدوه ثم الجحیم ثم
فی سلسله

مسلک در میان برون ز را غامض کوه در مصایح
خازنان در دوزخ زبانه دوزخ شاخه آهنگن کرم
دست کرده از فرود عاصیان و مجرمان و گناهکاران
بر دست بزنند چون مال سازند و بعضی را در گنبد
به دوزخ اندازند و بعضی زخم خورده مجروح شده بگذ
رند و بعضی و بعضی نیم سوخته بران لب پس افتند دران
حالت پیغمبر ما در گوشه صراط با نهتر حبل جبر ایل شده
و عذاب و زاری میکنند و راجع را الاخرت آورده است
که و می از عاصیان چون قدم برین نهند با بسوزد و
پای بر است گیرند دست بسوزد و باز از دست بگذارند
دست بدندان گیرند و فکند و بعضی بلغم زده در دوزخ
افتند و بعضی در دست که فته آویزان شوند پس که ما
نده شوند بدوزخ افتند یک یک بدوزخ افتند ملائکه

سوخته

که خازنان دوزخ اندوز بانیه اند استاده خشکینه
 عاصیان را در جهنم اندازند و بیوه و یتیم و یتیم و یتیم
 را با نرا در حطیمه صابا نرا در حطیم و مجوس با نرا در سعیر
 منافقان را در عسا و یتیم و ادب است بدوزخ مهیب
 چهاران را در ان وادی اندازند و کینه در ان روز
 در دوزخ افتند آنکه کافر و مشرک اند ابد الابد بدوزخ
 باشند و از عاصیان کسی نباشد یکسال باند و کسی بیش
 پنج سال باند و کسی باشد پناه برادر سال باند و اخرین
 کسی که اخر روز اند دوزخ بیرون آید پناه برادر سال بدوزخ
 بماند و بعضی از عاصیان تا اخر روز بیرون آیند همین از
 بی محبوس باشند روز آخر شود و بعضی هنوز از ایشان در
 که اند و مرسیده باشند و بعضی تا نیمه رسیده باشند
 و بعضی هنوز در گمراهی اند اول محبوس باشند و در رسیده

منظور است

مطهر است چون کافران در دوزخ افتند در قعر روند

فی البرزخ الاسفل من النار باز بالا آید باز در قعر روند

همچنین چنانکه باو نجا که در روغن پخته شود همچنان برزد و او را

حدیده دوزخ کوشش و هوش جهانیان نبرد مغز و استخوان

و حیوان در که از آید گوشت و پوست همه بریزد و بفرمان

خدا ای تعالی باز گوشت و پوست تازه شود و میوزد

کمی نصیبت جلود هم بد لغایم جلود اخیر هلا هم

چنین آید الا با و بدین صفت هر بار بگذارد و باز نماند شود

و دوزخانی فریاد کنند یا اصحاب الجنة اقموا علينا من

الملك ای بهشتیان آبی سرد و بر ما بریزید و فرمان برسد آید

که نعمها و بهشت بر شما حرام است اگر شمار مقامی ناپاید و در

دوزخ مقامی سرد و آفریده ام پس مالک ایشان در وادی

زمهر بر از برف و سه ماست که در سر دیکی نچنان بگذارد

که استخوان آن همه بکند از آید هر بار یکد ازند باز کوفت و پوست نازده
 شود باز یکد ازند و در سر ما چنان بکشد که در کان همه و بزخ
 رزه آید فریاد بر آرند ای ^{مالک} بازمحمدان آتش دند از مالک زهم
 ایشان را با آتش انداند همچنان علی الدوام ایشان را عذاب باشد
 گاهی با آتش گاهی بزهر و در چهار الاخرت مطو است حق تعالی
 ایشان تشنگی و کرسنگی پیدا شود فریاد بر آرند که ای مالک
 بکرسنگی حیران شدیم درون دوزخ و درخت است از قوم بهم
 از آنها که گزه از ان بدینا آردند از تلخی و شود آید آن تمام
 دنیا خراب شود و اهل دنیا هلاک گرددند از ان درخت ایشانرا
 بخوراند لَا يَكُونُ مِنْ شَجَرٍ مِنْ رَقُومٍ فَمَا يَكُونُ مِنْهَا
الْبَطُونُ و همچون نخ زرد بزور نخ لاشند باز به تشنگی فرید
 کنند و دوزخ دریا ریم است از آنها اگر قطره از ان نیاید
 که نه تمام جهان کنده شود از بوی کندی او جهان خراب شود

و بدو یا عظیم که هر یک بقیاس کنند بر باشد ازان ریم در
اصحقی ایشان بریزند چنانچه شکم تا کلو بر باشد اذافالیند و
قوه جسمیه و غشاقی و بعضی احوال آهنا کرم و سوزان
ریزند و دوا آنهم در شکم باشد همه بکدام فرود افتد
و این استغیثوا یغاثوا کما یطعمون الی الوجوه در همه المعر
نستنه است بعضی رزانهها پس قفا بیرون آورده و
آتشین کرده بدوزخ آویخته باشند و بعضی را و
و نه کشیده و محسم بدان آویخته باشند و بعضی عورات
رشتهها چاک کرده قلابها آتشین در آورده آتش
آویخته باشند و بعضی را ماران و کژدمان فرو گرفته میجا
و در مصایح و مشارق مطهر است کمتر نیستند از آنکه بهر
که ابو طالب را خواهد بود و نعلین آتشین در بار آورند
چنانچه اگر می آن مغز کشته از باشد در اخبار الاخرت

که روزگار و وزخیان بعضی را سیاه باشد و بعضی را زر و
بعضی ثوزان چون انگشت و دندانها ایشان مانند گوشت
بود و رانها ایشان چون گوه شیر و زبانها ایشان کوب
تاد و فرسنگ اهل و وزغ با مال میکنند و لب بالینه از دم
تا نیم سر باشد و لب فرو دینه آویزان تاناف و سطریش
پوست چهل دو کز باشد و بیک روایت که در مشارق است
سطریش یعنی پوست ایشان صفت سه شبانه روز
یعنی پزده فرسنگ و در و پنج هفتاد هزار کوفت است آن
کوه ها سوار کنند هفتاد هزار اسب را بر او رکند و باز فرود
آرند هفتاد هزار اسب دیگر فرود آرند بر بار همچوین سوار
کنند باز فرود آرند و روه غنهای که کم سوزان بر سر و
همگی را بزنند بجز در یختن گوشت و فی الحال بگذرانند و سخنان
میچیدند آید و همان روغن در شکم بریزند هر چه در شکم است
بگذرانند

بکله از دوازده دبر بر سر و ن افند باز همچنان کنند که
بود و همه گریان باشند و نوحه کنند و فغان بر آرند از گریه
ایشان جو بی مار و آن شوند و تلخ درد و زخ روان شوند
و آن آب کرم و سوزن باشد بر بار همدان غوطه ها دهند
و چشمه ها ایشان از گریه کرم به بار بکند از ند بیفتند باز
همچنان شوند که بودند باز بکند از ند علی اله و ام بمهرین حال
بخازان و وزخ گویند ای خاکساران بر شما
بمغیر ان نیامده بودند که ازین حال خبر دهند سالکم
خبر شما الم یا بکم نریز گویند قاتوا بلی قد جائنا نریز
فکذبتا و بمغیر ان آمده بودند و بم علیم کرده ما استوار
نداشتیم این را و دروغ گو میگفتیم و کذب کردیم خازانان
دو وزخ گویند پس عا دشما و فریاد در کمر اعی است شمارا
ازین حال خلاص نیست باز فریاد بر آرند گویند ای پروردگار

ما بعد ما و تا اسلاف ما را و پیشینان ما را و وجدان
عذاب کنند که ایشان ایمان نیاوردند و ما را و این کفر
تبعین کردند و در خاطر ما نقش کفر بنشانند و غم مان رسد
لکل ضعف جز هر یک از شما و اسلاف شما یکی بد و عذاب
خواهد بود و در تفاسیر سوره ابراهیم مطهرت کافران
شیطان را علامت کنند گویند که تو ما را فریفتی و از
راه بی راه افکند و متعین کفر و ضلالت کن
معلوم از مالک اجازت نخواهد تا خطبه کند مالک منیر
از لکس و وزخ نصب کند او بران بر آید خطبه کن یا زمره
انقاوت ان الله واعدکم واعد الحق ای گروه
بد بختان و ای کمر امان و ای دین برباد و اودکان
بوسوسه من فریفته شدگان بدانید که خدا عزوجل
و عده کر شما وعده حق که مرا یکهانگی خواهید و شر

نیاید که من شما را بعد مردن زنده خواهم کرد و باز
پس کردار شما خواهم کرد و پادشاه خواهم داد
نیکی را نیکی و بد را بد روان و اعمده و فاکر و دو عظم
فاحش لغتکم و من سبب خداونی که بادر شما داشتیم و
عجز کردم شما را و عهد باطنی که بت پرستید و شرک
آرید همان نمایان شرک کا و دستگیر وقت شما شود
و در غایت شما را از عذاب و زخ و آن و عهد خدا
کردم شما خدا را که خالق جن و انس است و روز دهنده
جن و انس است اجابت نکردید و طاعت ننمودید منکر مر
د و دولت ملعون مژبت بودم چرا اجابت کردید بوسه
شیطانی فریفته و مغرور گردید و از وعده رحمانی غافل
شدید و ما کان لی علیکم من شیطان الا ان و عهد کنم
فاستجبتیم و مرا بر شما تسلط تهر و قدرت خبر نمود عمر

و ضلالت برزور و اگر راه نبر فرمودم بکجاست بر غایت میکردم

و سوسه و تلبیس و اندیشه با عیث میشدم و راه غویض

باطل میکردم شما چرا پزده غفلت پیش عقل نکنید و حق

را از باطل فرق نکرده و وعده دوست از غیریت دشمن

نشناختید و باختیار خود در کفر و ضلالت افتادید فَلَاحُوا

مُؤْمِنِي و لَوْ مَوَّاهُ الْفُكْمُ پس خلافت مکنید مرا ابلیس ملک

کنید نفسها خود را که این همه باختیار خود و از اجرت خود

بکمر دید و به کافیه و تغبیق من تا انا بمصر حکم و ما استم

بمصر حتی ان من شمارا التوا نم رسید در سینه عذاب و نه شما

مرا فرایاد توانید رسید و کافر شده ام روزیکه سجده

نکردم و بدرستی که کافران را عذاب خواهد بود و کافران

گویند رست میکوید ما بغریب او مغفور شدیم و از فر

مان انبیا غافل شدیم و بعقل و درایت رجوع نکردیم و

اینانکو

و این کفر و ضلالت همه باختیار و ارادت خود کردیم
همه گویند بیا بنده بر خویش بگذریم و نوحه کنیم پس گویند
تا بعد سال نوحه کنند باز گویند صبر کنیم تا صد سال
کنند پس گویند سواد علینا اجز عنا ام صبر تا ما
لنا من محض برابر است مرا خواهد نوحه و زاری کنیم خواه
صبر ما را ازین عذاب خلاص نیست باز فریاد کنند یا
مالک یقین علینا ربک ای مالک مکتوب تا خداوند مرا به
همه اینها ازین عذاب خلاص یابیم قال انکم ما کنون
مالک گوید بوی این مرکب نیست شما دایم همچنان در عذاب
باشید باز نامه و زاری کنند هزار سال بنالند گویند خدا
و تو اعلیت شقوتنا و کنا قوما ضالین شقاوت ما بر ما
غلبه کرد و ماند انتم خداوند مرا ازین عذاب بیرون
آر و بدینا فرست و اگر وقتی گرفته العین بیفرمائی تو کنیم

علین

یکی از این ائمه خدا کن فرمان رسد خوار شایند بدوزخ و
سخن گویند پس امیر شوند و عهد کنند که در ادبیت حقیقت
نام و جبار و خواران و اعلی اند و در فرمان رسیده و
رخ هلام ثلاث پر شد زین دوزخ بگوید هل من مدبر
هست هنوز چیز دیگر غمزدن کنی مرا حال کافران این
باشد یکی از ائمه بزرگفته شد است آنچه در کتب است
صدقه سیرت اگر جمع کنند ده دفتر شوند موجه درین
مختصر آورد و مستند ذکر تعذیب عصیان مومنان و شفاعت
انبیا و رسول و ملائک و حق مومنان و نجات غاصبان در
مواظطه کورین بر الله چون غاصبان امت و کناه کاران
مستحق جوع و طرد و نکبت و زخم زخ و کوبیدگی ایشان
را از کشتن که ایشان در آید و این محول هم گویند الله الله
است این جهت آن کبریز و در عهد فرسنگ پسر و موکک
در آخر

وہ جس کو اللہ تعالیٰ کو مہربانی

در قهر و غضب شود باز بکشتن آتش زند و گوید بکیر این عاصیان
را بجز آتش قصه ایشان کند و کردستان در آید باز همه گوید
الله الله آتش کیم نزد مقدار فرسنگ بستر رعد ملک در قهر و غضب
شود و بکشتن آتش زند و گوید از خاکسار سپاه رویش فرمایند کن
و فرمان خدا بجا بر نی ابر آتش کیم این ملک آن روز که مر آید
اینه بزمین شده طاکرده اند که این آتش اگر بگویند و علمه الله کیم آتشی
درین نیش بر بغض مایم که مقدار سال تراعه است بکنند و خاک را بیاد
قیود مقام دهند مرا چه زهره باشد که من کرد و گویند کان کلمه
الله در آیم طاعت عذاب آن ندارم ملک باز و غضب شود و ملک
زیند زبانی همه بشنوند ماران و کزدان همه سر بر آند و یکدیگر بکشت
کنند و علمه آند و زمین هول این بار آتش من ملک فتن کند الله
فراموش شود آتش کرد ایشان در آید و هر یک از هر یک در غرور
از اهل طاعت و اطاعت بر خیزد و شور از نادانان و بیداران

و فرزند آن طفل بر آید مادر آن فرزند آن طفل که از
آفتاب گرم در حجاب میباشند و بعد از پروردگار
آن روز بدوزخ بینند فریاد کنند بسران و دختران
طفلان مادر و پدر خود را که از محبت ایشان فرود نمانده
این زمان در آتش معایبه گفتند فغان بر آرند و بگویند ای
پدر و مادر دختران و طفلان بدوند و خود را در آتش افکنند
بدست و پای مادر و پدر او نزنند بدین ایام سال راه
بکسند و ایشان فریاد کنند و گویند خداوند اگر مادران
و پدران ما را بدوزخ اندازد این ما را نیز بدوزخ اندازد
و در دوزخ اندازد خداوند اگر مادر او در دنیا از ایشان
جد کرد و بعد از دنیا در طفولیت میراث بخرد و دیدار
ایشان نماید و نیز نکرده اند بر در عقبی مادر اجداد من
که امروز از ایشان طاقت جدائی نداریم و هر یک

بعد و مادر خود را گرفته فریاد و زاری کردند از نامه و زاری
 ایشان غریب و در ملکوت و نور در جبهه و تافته ملائکه شش
 و کوی همه در کربه شوند و خلایق زمین و آسمان زاری کردند همه
 فریاد کردند و فغان برآوردند و گویند خداوند اگر برین کنده کاران
 قهر میکنی یکی برین طفلان رحم کن یا بر عین نوحه و زاری هر متر
 جبرئیل علیه السلام از حضرت جبار و رسد و دوان بیاید خلایق
 همه دو چشم در و دارند که مگر فتح یابی پیدا شود و چند شیشه
 آب از زهر عرش بیرون آرد و بدهد آن طفلان دهند و گوید این آب است
 آتش اندازد بدهد طفلان آن آب است آتش اندازد آتش از خوف آن آب
 بگریزد و خطر است آن آب چون شهاب نبال آتش کند تا آتش خاموش
 شود خلایق همه منجم باشند که این چه آب است مهتم جبرئیل علیه السلام
 گوید که این آب که به کنایه کاران است و مصیبت زدگان این آب است
 که مردمان بدینا از خوف آنها خود گریستند این آب است که مادر این

مهر
 شده

و پدران و مصیبت مرگ فرزندان بر رخسار خود و ان کوه
اند فرزندان جوان و کودکان طفل که چون یکدانه مردار بر نظر
ایشان میکشند تا ماهان تا زکین ماه نقد بر غنای اصل رفته و پستان
پر دار کرد و هر یک بپنج مرگ گرفتار گشته آتش فراق شعله رسیده
مادران و پدران کباب و لپه پستان خراب کرده و ایشان بخوند
از آبی بگرد و زبر آورده و جو آب چشم میزدان کرد این آن
است فرغان شود این آب در شبسته میگردند در زیر عرش میباشند
تا امروز و تسکین وقت این در ما و کان شده و در اخبار الاخرت فصل
فالقان آورده است چنانچه فاسقین و فاجران و کفار و ان و غیر
خواران و زانیان و ربا خواران از پله اطراف درخت افتند استخاری
از ایشان در دنیا بنوعی مغفرت و ربه باشد ایشان را که غلط و دروغ
و شبه و دیگران بعضی را از آتش نجات باشد و بعضی را ساق
بعضی را تا از انومندان است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که عاصی

باشند ازین زینا و سباحت و عصیان است دیگر را بعضی ناکم و بعضی
را ناسینه و بعضی را ناهلق و بعضی را نالاب آتش بود اما مومن بود
و زبانی که در و ذکر و حدایت خدا و تقدیر است پیغمبر صلوات
الله علیه و سلم رفته باشد آتش را با و کزند و قدرت نوحین آن موضع
باشد در اخبار الاخرت مطهر است که بعضی از کنا به کاران بر امت
بر پیغمبر اطاعت میبوسند مومنان که از پیغمبر اطاعت گشته اند در گران
دوم ایست باشند و بر برین بگذرد که چیزی نکوید و هیچ فرمای
نرسد بندگان گویند که رکن شفیع آریم تا شفاعت ما کند در شرح
ساقی و مصایح و تمهید المعرفت نبشت است همه بر مهر آ
آدم صلی الله علیه و آله گویند ای ادم پدر و بزرگ خدا
ما ترا بد قدرت فریده است سجود علیه و علیه بود و خدای کرد ایند
است و در بهشت اعلی مقام تو تلقین گردانیده امروز شفاعت
کن مهر آدم علیه السلام گویند نمیتوانم کنا بر عظیم کرده ام کنم

منع بود خورده ام و بکن بر مهر لوح علیه السلام
 ایشان بر مهر لوح علیه السلام آیند او هم امتناع آرد گویند
 کنه کرده ام و گفته ام آن انبی من ایله و او از اهل من بود
 کافر بود من نتوانم برابر او بر مهر لوح علیه السلام
 محکم امتناع آرد گویند مؤید در دنیا سه دروغ گفته ام یکی گفته
 ام ای تقیم دوم گفته ام اینها خبیثی سیوم گفته ام فعله
 کثیرم و این هر سه برخلاف خود نداده مریض بودم و نه بیمار
 خواهر من بود و نه بنابر ایت بزرگ شکسته بود و پاک و زدن
 جبر این ام شفاعت دیگران کی توانم کرد بر مهر لوح علیه السلام
 روید بر مهر لوح علیه السلام آیند او هم امتناع آرد گویند قبیله
 را گفته ام امروز در آن جوام بر مهر لوح علیه السلام
 آیند او هم امتناع آرد گویند کافران ابن الله خوانده اند و
 ثلاث گفته اند من در آن شرم میکنم آدم نتوانم بر محمد

روید بر محمد علیه السلام و جمیع ایشان و منتهی آدم علیه السلام
و انبیاء دیگر بمنه زیر علم محمد آیند و بگویند ان محمد بود کار ما سخن
تو را نمیکند و آنچه کرم بر تو داده بر کسی نداده شفاعت طمان
ما بین و آدم من دونه تحت لواء یوم القیمه محمد مصطفی علیه
علیه السلام قبول کند از حق نگاه جازت خواهد گوید خداوند
می خواهم در حضرت تو گستاخی کنم و قصه حال در ماندگان امت
بموقف عرض رسانم در تمیید المهرت مطهرت فرمان رسد
محمد اما دنیا و آخرت بحسب تو آفریده ام و بگویند خف بدو
نواظهار کردیم اگر مطلوب تو نباشد بود از زمین و آسمان اثر
نبودی از ملک و ملک نیسانی نبود اگر مقصود تو نباشد بود از
عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ گشتانی نبود و نه
بهشت و دوزخ بدوستی تو آفریده ام و عالم و آدم بحسب تو در
وجود آورده ام امروز در بیت مراد نوبت و وقت ما شد

تو بخواه از من هر چه بخوای و جهان خواهم که دوستی از دوست
میخواهد تا هر چه خواهی بود بهم و بد مشفق و مصانع برسیل
ایجاز مطلوب است و در اخبار الاطرب بر سیل اطناب مستقر
آدم علیه السلام که چون سید المرسلین علیه السلام را برون
شود دست از آستین شفاعت بیرون نتواند کرد قال الله
تعالى مَنْ دَأْبُ نَفْسٍ فَنُفْسُهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ پس سید المرسلین
علیه السلام زیر عرضش آید و خدای تعالی را سجده کند و در سجده
در سجده مانده فرمان رسد محمد اسیر بر دار سید المرسلین علیه
السلام که بر دانه خدای احمد و شاد گوید بدانی که مرا در آستانها
شود پس گوید خداوند الهی کنایه کار است و همه را بر سر و دست
مانند از گفته و گوید خود پیشانند اگر چه بنده گمان بداند
اما بنده گمان تواند اگر آنها را بیاورد از سبیل آبی و اگر حق
گفتی سزاوارند این تعذیر بهم فَاثْمُهُمْ عَيْنًا لَوْكَ وَانْ تَقْرَنَ

بسم الله الرحمن الرحيم
در روز پنجشنبه و در سحر اول محرم سال
در مسجد اعظم در بهشت طاعت نماز کردم محمد علیه السلام بار دوم
تسبیح کند و بر در سجده بکند گوید یا رب اغفر امتی یا رب
فرمان آید محمد علیه السلام سر بر آید و خدا را حمد و ثناء گوید
بهمین آن جمله قدر دیگر پس آید از آن جمیع آن مقدمه دیگر
بیرون آید باز بیغمه علیه السلام و گفت بیستم سجده
گوید امتی و بر در سجده بکند فرمان رسد محمد اسیر بر آن محمد
علیه السلام سر بر آید و حاجی تعاضد بر پید آید فرمان شود این
مقدمه در آن روز آمیزیدم پس طایفه از کناه کاران بمانند در
در قرآن در باب ایشان ذکر در خلوت با دست بعد از بعضی
مومنان استغفار می که از بعضی اهل کشته اند و در کراهت قدم ایشان
بعضی مومنان و برادران خود را در روز پنجشنبه فریاد کردند

خداوند ایشان با ما رفته و ایشان را از دست ما جدا کرده اند و هر کس که
خداوند ایشان را با ما مرز فرمان رسد این مومنان را که شاکه شما
می شناسید بیرون آرید ایشان آن طایفه را بیرون آرند و درین
میان یکی از دوزخیان هر یکی را از هشت تن بشناسد گوید
اگر فلان مرا نمی شناسد من این کسی ام که ترا می بخور اینده ام
بشناسد او گوید من آن کسی ام که ترا آب وضو داده ام آن
مومن ایشان را شفاعت کند بادی تعالی ایشان را در بهشت
فرستد باز فرمان رسد ای مومنین شفاعت شما قبول کردم
در دل هر که مقداره دینار و نصف دینار بیایان است
آید در تمهید معرفت مطهر است باز ملائک را فرمان رسد
ایشان بگویند که دند شفاعت ایشان من طایفه از گناه
کادان بیرون آوردم شما جبر عین نمیکند تا شفاعت
شما همه طایفه را بیرون آورم منتر جبر بل اسرافیل و میکائیل

و ذکر و بیانی و تفسیر این حدیث را به علیهم السلام بجهت شفقت
کنند فرمان رسد در دل هر که مقدار سپند داند امانت بیرون
آید در مصباح و مشارق مطویست بزرگت چهارم بعنبر
صلی الله علیه وسلم سجده کند و بناله و بگوید و زان کند و در
در سجده ماند فرمان رسد محمد ابر بر آرد که ما ابر و زان ترا
خوشنود خواهیم کرد محمد علیه السلام سر بر آید و خدا
را حمد و ثنا گوید فرمان رسد هر که بیکبار بدینا کلمه لا اله الا
الله محمد رسول الله از احلاص دل کفایت است بیرون آید
در مصباح مطویست ملائک گویند خداوند آورد و زخ کشی
نماید در دل او ذره خیر باشد نماند است فرمان رسد ای
خازن مایه فیض بنیاد و او بنیاد و ملائک مومنان طایفه
کنند کار بن را از دوزخ بیرون آوریم اکنون کسی نماند
ست که شفقت باقی مانده کان بکند جز من که خدای همه

و خالق همه اسم اکبر را در دست درخت صنوبری که در آن
و آن سینه از شفاعت نویسد باشد و اندر بیرون آرم پس حق تعالی بدو
قدیم خویش در اندازد و یک نیک و قتی از ایشان خیر و نیکی در وجود
بنامده باشد و همه عمر بر کرده باشند بیرون آرد ایشان سوخته و سبزه
کنند چون آنکس بیرون آید و جوی است زیر عرش بیرون آید
بهر حیوة گویند ایشان را در آن جوی غوطه دهند و ایشان از آن جوی
چون بجا رسد و تازه که زمین روید بیرون آید ایشان را اعطاء
الله نام دهند و در تمییز معرفت فی الله باز دو وقت دوم حق تعالی بدو
خود در اندازد طایفه دیگر را که جائز بکار و در بر کان مانده باشند
برخ میان خاک و آنه تفحص کند بچشم همچنان بنبع کند بیرون آرد و او
الحیوة میشود ایشان را چنانچه نام کنند بدو بدست ایشان طایفه
را اعطاء الله نام خوانند باز فرمان رسد بلکه تفحص کند از
کعبه گویند کان کعبه طیب در دوزخ مانده است گویند خداوند او را چهار نفر

خاندان فرمان شود بیرون آید بیرون آید باز فرمان شود بدوزخ
بر بدایشان بحسب التبت کوبند خداوند انبیاء تو فرمود اندک از دوزخ
بیرون خواهند آید باز در دوزخ نخواهند فرستاد فرمان شود در استگفته
اند باز ایشان را در بهشت برند در اخبار الاخرت معلومست باز فرمان
نقص کنند که کسی از کوبنده گان کلمه بیست هجده دوزخ خاندان است کوبند
خداوند آنچه نفر از گشتگان مسلمانان که با حق گشته اند بماند اند
و هر یکی را بمقتل و گان هزار بار در دوزخ قصاص شد بهشت فرمان نمود
مقتولان را بپرسید اگر عفو کنند بیرون آید و الله امر و بفرمایم تا هر
یک را بپرسد که مظلوم که متهم صحت بیعت و گان هزار بار دیگر
قصاص گشته باز در دوزخ افکند من قتل یومنا منعمه فجر آوید
جهنم خالی نباشد بیک بدوند مقتولان را صفا آرد در آن محل قاطعه
رض الله عنه امیر المومنین حسین علی را مراد عینه دست گرفته و خون
از رگها و مبارک روان شده و جامها و خون آلوده او بدست گرفته در

مطلوم کاه حاضر آید و فریاد کند و از او عظمی برآید و بنسب لمر
سلین علیه السلام را خبر شود و بنیالطرسین علیه السلام بر دو بر
فاطمه حاضر آید گوید این فاطمه کشتگان حسین را بمن بخش فاطمه
گوید ای پدر بعد تو امت تو این فرزند خرب را در دست گرفت
بناحق خلق بریده اند و سر از تن وی جدا کرده اند و چند این برشته
داشتند که کنجش در کله جگر کوشه من بیضه آورده من امرو داد
میخواهم ملائیکه بیند این فاطمه درین پنجاه هزار سال روز یزید نخت
و عهد الله و عمر و سعد و عهد الله زیاد و شمر و بشی را کشتند کن بس تو
اند در دوزخ افتاد کن هزار بار قصاص کرد مالد و کوشش و پوست
ایشان در آتش دوزخ قهر سوخته که آخته هنوز چه مطلوب داری بمن
مقال باشد که بر سر حدیق و نهوا او از اسرود و جنگ و وف
و نای و رقص و سماع چه آید همه نظر بالا کنند و کوشش با من چون
ملح در هوایران میداشند و تمام رول هوا گرفته هر یک از یکدانه

فرزدارند بعیاس تمام دنیا در بر می آید و هزار غم و هفتاد
بزار چوبه و در هر چوبه چوبه خوری نشسته و سر بر دهن کرده و در هر
چوبه رقص و سماع و سر و در اهل عزت از شنیدن آن
همه مبت کوه و در و متحیر بمانند ملائکه را به پرسند که این کو
شکها کیست ملائکه می بند این گوشه ها است که بزرگوار
بودند این زمان فرمان شده است تا در بهشت برین از برای
کسانی که امروز از میان خویش بگذر راکنایان به بخشند همه
فریاد بر آید عفو تا عفو تا خداوند بخشیدیم فرمان رسان
قائد خیر بیرون آرید در مصایح واجبه الاخرت مطهرت
بعده دو مرد و باشند در دوزخ ایشان فریاد سخت کنند
چنانکه از فریاد ایشان خلایق عاجز آیند فرمان رسد
ایشان را بیرون آرند پرسند این چندین فریاد چیست
گویند خداوند ابرای آنکه مکر ترا بر ما رحم آید فرمان شود

رحمت منسب بر شما آنست که بروید خود را بار دوزخ افکنید مگر
برود خود را در دوزخ افکند فرطی شود تا کار کونیا برد او سلا
تا علیه آتش برو باغ شود دیگر استاده مانده فرمان رسد هنوز
اطاعت فرمان نمیکند گوید خداوند امن شنیده ام کجایم
از دوزخ بیرون آری بعد از آن آتش دوزخ بر او حرام شود و حرم
چون ایستیم فرمان رسد آری همچنین است و در صفت بهشتیان
بهرند و آن دیگر که در دوزخ افتاده و بر او برسد تو چرا دوزخ
رخ افتادی جواب گوید خداوند او استاده ام در بیفرمانی کرد
حال برین جمله شده اندیشیدم که هرگز بیفرمانی بعد از این نکند
فرمان شود که ویرا در بهشت بروید که تقطیع فرمان کرده است
در سبب معرفت محط است آخرین کسی را که از دوزخ بیرون
آرد نام او هناد باشد او از دوزخ فریاد کند گوید خدا
وند انبیاء و اولیاء و ملائکة و اقیاء هر کسی را شفقت
آورد

کردند و از آنجا که فرمودند که تو باید که نوبت ماله را
فرمان رسد من و باید تو ام اما کما مان بنگ که ده برین
تعجب چگونه بیرون آئی او بنالد و بگوید خداوند اگر تو مرا
بیرون بزاری از آتش بگردان و پشت من سوی آتش
رو بکن جز این چیزی دیگر نخواهم فرمان رسد اگر همین کنیم
دیگر نخواهی او عهد کند که نخواهم رو بگردانند سمت پشت
کنند و پشت سمت دوزخ همین که نظر او بیرون دوزخ افتد
بنالد و بگوید خداوند ابر لب دوزخ قرار ده فرمان آید که تو
عهد کرده بودی که چیزی دیگر نخواهم گوید همین قدر مطیع
اگر بدی چیزی دیگر نطلبم فرمان رسد برو در پشت چون
بر در پشت میاید و تصور معاینه کند و بگوید خداوند ابر لب
درون پشت چارده فرمان رسد ای بنده بمن ابر بربند
میکنی و میشکنی این چه عهد میکنی گوید همین قدر میخواهم اگر

اگر بدی چیزی دیگر خواهی که او را بدیست مستند فرمائی
 بلکه اکنون بخود برده می آید که بدیست مستند فرمائی
 چیزیست دیگر خواهی که حق تعالی بی ادبی و بی ادبانه و بی احترامی
 به تو کند و گوید بنده من این چنین عهد و پیمانی کند چون
 در بهشت رود و فریاد کند که بدی در بهشت من جای نماند
 بهر بهر بهشت من کی بروم و زمان رسد برو جای تو خالی است
 و آن هم چند از دنیا باشد و ده حور با در حور عین پس
 همیشه پیش آید و جای او نماید کوشکی من و ده چندان
 دنیا و چیزها و دیگر ناخواسته می دهد یا بدیست مستند فرمائی
 یافتیم که بنات و این کمینه مرثیه باشد در بهشت ذکر دخول
 جنت و عذاب جات مومنان در تمهید المعرفه مطبوعه
 چون اهل بهشت هر سال از بعضی از بندگان بگویند
 الحمد لله الذي هدانا لهذا بعد كنا ضالين
 عن المخرجين پس منتظر ماند

از این سخن و در این سخن

در این میان

درین بیان ~~که~~ هر که را بر عالم حق است بخیزد و بیشتر
آید کسی بخیزد بار و میم این فرمان رسیده هر که را بر عالم حق
بخیزد و بیشتر آید بار و میم فرمان رسد گویند خداوند
بمنده را بر عالم حق است فرمان رسد و جنت

صهار السهوات والارض اعدة للمتقين الذين ينفقون

في السراء والضراء والكاظمين الفيط والعافين

عن الناس شمار ابر من معها است گویند تا خیزند

متقانی که در راه خدا اگر ستم را مان و یاد در معر که جان

دادند و بانشه را آب نوشانیده اند و با وقت

غضب چشم فرو خورده و گناه بمرمان عفو کرده بر خیزند

فرمان شود و دیگران هم را بطریق شمایست مبد هم غما

مقدم شود و همه بر سر چشمه و عنوان روید آبی است

در جای که از زیر عرش می آید و آن چشمه رضوان خوانند

همه بر سر آیند فرمایند که هر کس که بخواهد بر سر آید
انجا بیرون آید و روی نماید ایشان چون ماه چهارم باشد
وجود نماید ایشان سفید و روشن چون نقره خام و صاف چون
شیفته خام گردد و چنانکه هیچ چیز را حاصل نمیشد هر چه
پشت ایشان باشد از طرف و سینه نماید و عورت را حسن
و جمال چنان باشد که حورای رشک بر ند فرمان شود تا
ملایک در آیند و ترتیب را استن فوجهای ایشان و بران
کردن ایشان سوی پشت کنند ملائکه در آیند و بیت
فوج کنند هشتاد فوج کنند از ائمه محمد علی و سلام و علی
فوج پیغامبران دیگر را و ائمه پیغمبران را بر ایشان
پیغمبران دیگر مقدمه کنند علم سپید بر پا کنند محمد علیه
السلام با دست خود زیر آن علم باشد عقب علمها و هر یک
از پیغمبران با دست خود زیر علم ایستد علم محمد علیه السلام از

و علمهای و تجربیات و به دست آمدن زمین میان مهر

جبرئیل و مهر اسحاق و ایل و مهر میکائیل صلوة الله علیهم

هر یکی با هفتاد و کان هزار فرستند در دست هر یکی طبع

از نور و طبعی از عطر از حضرت ملک الملک تقدس و نقی

باستقبال مومنان آیند بخوان صلوة الله علیه با این

بهرت استقبال کنند و صد هزار براق بازینها و اقامتها

زین مرصع و مملک و صد هزار تختها و از جامه از

حلهای بهشت و هر روز و بیاد و رنگین از سندس

و اخترق و معصفر و صد هزار تا چهار نور مرصع و مملک

صد هزار و هجرت زین مرصع و مملک صد هزار برابر

خود و آید محمد علی السلام را و مومنان را مصافقه کنند

و هم را احاطه بکوی نایاب بپوشانند و تا چهار نور بر سر

نهند و کمرهای بر میان بپوشند و هر یکی را بر براتی سوار

سکنند و زنان مومنان در هودج مادام سینه و تخت
انوار پیاپی بر آبرو نام و در اسفند با انواع زیورآه
که وصف آن جز خدا تعالی دیگر نرساند محمد علی السلام
بر آن تخت می نشیند و فرشتگان بر دو پیش کمر بند و نا
جی آن نور که حکمت خدا تعالی آفاضا کند بر سر او
نهند بدین ترتیب سویی پیرفت بر آن تخت محمد علیه
السلام پیش و تختها و انبیاء و حق و عقب ایشان مو
منان قوج قوج بروند و می بایست علیهم السلام با ملائک
از طبقات نور و خطر بر سر محمد علیه السلام و منتهی
نثار کنند مهتر جبرئیل در رکاب محمد علیه السلام
با هفتاد هزار فرشته جانب طرفه اند و هفتاد
هزار براق با زین و کلاهها زین مملکت فر مع
در رکاب محمد علیه السلام کوتل بروند و هفتاد هزار

علم نورانی و اینها بر پیشانی محمد علیه السلام افرشته
باشد و از بهشت مغنیان هزار و دویست و پنجاه هزار و دویست
بر طرف سر و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
بر سر و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
بر و دویست و دویست و دویست و دویست و دویست
انوار بهم الی الجنت زمره ایچا اند و نعمتها خوشترند دارند
منتهی آدم علیه السلام و جمیع انبیاء آن زمان زیر لوای محمد علیه
باشند آدم و نوح و هود و یونس و ابراهیم و اسماعیل و یحیی و عیسی
و خدیجه و زینب و فاطمه و علی و ابی طالب و اهل بیت و بر سر
تمام عرش بطارحه ایستند و نوری الملائکة تحافین من جلال
العرش یسبحون بحمد ربهم و در بر عرش بر جهان بهشت طبل
خو می بکوبند و بر کنگره های عرش علمها نور بر بکشد با دایره

و فراتر آنکه در او ایستاده و هیچ چیز در او نیست
صلی الله علیه و سلم با مومنان در پیوسته است و کینه که در امت محمد
مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد تا نزد فرشتان قدر داد و کبر و هزار
پراز با دشمنی در بهشت است که هر سیدمان بن ۱۴ و صنفی
علیهما را در دنیا بود و همیشه انقدر دارا است و او در بهشت باشد
و چون نظر مومنان بر در بهشت افتد همه گویند الحمد لله الذي هدانا
و عده و اورثنا الارض تقبوس من الجنة حيث نشاء فننعم
العاقلین جوهر در بهشت رسد حق سبحانه و تعالی بیکام و با
زبان نه کند چنانچه همه خلدین بشنوند گویند اذ خلوا بها بسما
آمین پس فرمان رسد ای محمد تو با امت خود از در که ستار
بهشت است در آید پس محمد صلی الله علیه و سلم با امت خود در
در آید و کلمه الله را بر سر ایشان میبرد و بزرگوارند و قدم در بهشت
نهند و مومنان حمد و ثناء خواهند آید و حمد خدا را الحمد لله

اللهی و حبیبی و خدای مهربان و بخشنده و بخشنده
پیش پند کوبنده سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
بادشاه صمد او یا الهما بحکم محمد و اهل بیت او بنده
مسکین خود را که گناه کار و بیکردار است و امیدوار
رحمت پروردگار است آن روز از جمله آن جمع کرد این جمیع
مومنان را برابر حضرت محمد مصطفی علی الله علیه و سلم در
بهشت در آرد بحرمه النبی و آله لا اجد و بحرمه الله من
قال امینا من محمد علیه السلام با جمیع مومنان بران حوض کوثر
برسد حوض بیند که اگر آنها را و از در عثمان باشد و چون
آفتاب روشن در شان بود و کف او چون مانند مشک
و از قریب و طول و عرض او یکماه راه باشد و آب سیر تر از
شر و شیرین تر از شهد و خوشتر از عسل و زعفران باشد
و در کنار او بعد و نهم آسمان کوزا سمن و قد حاکم

باشند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اب

بر کف مومنان و پدید اول مستعد لغرفه و مهابران و بعد بعد

اسم دیگران را نموده بخوند الم الحمد الذي بعدنا الهذا

و ما کن لتندی لولا ان بعدنا الله و بعد مومنان

باز نشد نشوند پس ملائک فرمان شود و هر یکی را سمت

درجات و مقامات و خانه و قصر و برید و بیک روایت

ان ملائک همین حفظ کرامات کاتبین باشند که امروز در دنیا

ملازم مانند فرزند در پشت مصاحف باشند و الله اعلم

ملائک شش شود و هر یکی سوی خانه و مقام او روان کنند و

بیک روایت جمیع مومنان جایگاه خود بخود دیدارند و

امروز در دنیا نمیدانند و در اخبار آخرت معلوم است

بمقدور بود بلکه هر اسمی را خرید و است و هر شش

زیر عرض است و زیر ایشان است چنانچه زیر دنیا آسمان است

و انعم الله علی

در بهشت اول را دارالخلد گویند از نقره خام است بر آن عوام
مردمان نزول کنند و بهشت دوم را دارالماقینه گویند از
نقره سرخ است اغنیاء است که امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
و اهل انبیا نزول کنند و بهشت ششم را دارالسلام گویند از
باقوت سرخ است فقراء صابران امت محمد علیه السلام
سکون شوند و بهشت چهارم را جنان عدن گویند از زر و مس
خادمان یعنی عبید و امانه و مومنان که ایشان را از زر و مرتبه مساوی
مرتبه دوستان خدا باشد و سخیان و عبادان و غاربان و
وامانان مساجد انجا نزول کنند و بهشت پنجم را بقرا گویند
از مروارید روشن است علما و علمای و خادمان انجا نزول
کنند و بهشت ششم را جنان النعم گویند و آن از زر و لعل است

شهادت حکمی
الادوی گویند همان از نور است
و کاطان و عاضیان و فرو و فرید و نشت و نشت
فرو و گویند و آن از نور جلال است انبیاء و علمای
عمل در انجا باشند و میان آن غرض است که بر سر او طری
بر نماید و آن غرض از نور رضا است و او را مقام می خوانند
و وسایلت نیز گویند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای نزل
فرماید بر یکی مرتبه و درجات برانداخته عمل و طاعت خود بیانند
و همه چیزها معاینه کنند بها لا عین رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر فی قلب البشر نه چشم بیند
مثل آن و قی دیده است و نه گوش بشنود
مثل آن و نه در خاطر هیچ حب فکری مثل آن
گذشته است و در سوره عبوری مسطور است که کسی
در مقام نباد

بهشت منجم به جویباران طاعتی نبوده باشد
بد و کوشکی دینیدیم چند دهنده باشد که بنار او کشند
از زر باشد و یکی از نقره و یکبار از مسکین فرود و کلوخ
او دور و مرجان و لعل و یاقوت باشند و خاک آن خانه
زعفران باشد و در آن خانه هفتاد هزار ابوان پند باشند
شقف آن از زمین به صد سال راه باشد در این عمر فها
و جبههها بود که در هر عمر فقه و جبهه حوران و عثمان و غنیمان
باشند از سر و دوش و سماع ایشان روح راحتی و طراوتی
حاصل آید و در آن خانه هفتاد هزار باغ باشند که تنه هر
درختی از دهر و شاخهها از مرجان و لعل و برکها از زر و
سبز باشند و در هر درختی آن مقدار سایه باشد که آب
صد سال آن سایه نتواند گذشته و در هر درختی هفتاد
انواع میوه باشد کونا کون و همان یکی از آن باشد

ز غایت ایجاد او که هر چه بپوشد در سینه کرد و دور
میگردد که از آن بخور بخند و نوحه بکشد کون دهد از آنها که
امر و زان نیت اگر بکام میزد و پند در حال زنده کرد
و هر بار که میوه از بهشت کاژ زنند و بخورند که بخورند
بما تقدرت که از آن بریده باشد فی الحال مغر قازه کرد
دیگر بجای آن بیرون آید تا آنکه بجایند آن بر دست او
باز و نیت کرد و در جبهه که بخورند میوه سبزه شوق
یعنی سیر بنمود و در غیبت یکی بخورند هزار باشد و زمین
آن باغ از باغوت زده و شیر باشد و گیاه از غنای
باشد و در آن خانه اندر درخت طوبی و سدره بلکان شاخ
باشد که پسند و نده صد سال از سایه آن نتواند گذشت
و در هر شاخی هزار نوع میوه باشد و زیر هر یکی صد خواجه
بود که اهل بهشت از آن میوه سازند و در آن خانه همواره
بالحمد لله

با یکدیگر و پس از آنکه در ایشان سودا شود
 ایشان با سوار بجهت هر جا که خواهند بریند و چار جوی باشد
 روان که یک جال میروند و یک پای یکی دیگر بنا میزند یکی جوی شیر و
 دوم جوی شراب بنوم جوی شهید و چهارم جوی آب و در
 برواتی کلاب چنانچه باریعی در کلام مجید فرموده فیما لها
 من ماء غیر آس و النهار من لیس لم یغیر
 اطعمه و النهار من خم لذت لتسایین و النهار
 من عسل مصفی و تفسیر امام ناصر غالی رحمة الله علیه
 هم آب در دنیا است که در جوارها رحمت است و نور
 از نرین رحمت بیرون آمده است و نسل یعنی نر معرا نر خمر
 بیرون آمده است و بیرون یعنی نر نرند از نر عسل بیرون
 آمده است و نر نرند است و همین گشت و این چار تریه
 درشت از نر بیرون آمده است و چون خواهد آن بنده

۱۰۰ و این دو اسکن خاندان و محمد بن علی در آبی با کمان

وسلام تمام و ساکن شود و فرحت فراوان و راحت

باجون پوسته در وزنده باشی و کسی بکستی بخرانے و این

پیشہ فنانہ ہنر مرد و ہلاک نشود و نو و قی عمر و مور و

نیجے بہ میسر و ہلاکتوں و توفیقے میسر و فنا ہزار و ممکن

بایستے ہلکے شادمان بایستے جبر الہی ہے، جبر اندیشہ نورانہ

عبداللہ زینہ نعم و رحمت و فرح و اسرار و توفیق

مرکز و ضعیفند این دو پوسته چون مایه و نعمتها را این خانه

نویسند و گفته شود و آنقدر که خواهد بود اولیاد علیها

نیکبختی دهند از استرق و زعفران و معصوم و عریان و عریض

دو بیاض و کسوفها و گوناگون دیگر غرض از این است که

سوٹ بکرواں تھو و آن علما ہر زمان برکھا کو ایکن و ہندو

1949

تا جهنم رسیده بود و از دیدن چون آتش
را روشن و تابان میشد بدو دهند و بجزان تابان دیگر بر
میهند و او را بهشت و هزار خادم دهند و چهل هزار عمارت و
و بیت هزار کوه و دهان طفل که چون در مکنون بشوید و بازی
کنند و بطوف علیهم و له ان مخلصه دن اذ اربابهم حصبتهم
لولو منشور او هفتاد و دو خور بخشد که مغز استخوان
ایشان از پای سابق بخشد و اگر یک انگشت خود بدینا ظاهر
کند همه عالم عاشق گردد و دیوانه و دانه و شید اگر دوا و
را قوت جمیع آفتان دهند که هفتاد سال دنیا یک جمیع
او باشد و در تمهید معرفت مطهریت که برای او قبضه
از یکدانه مروارید بندد بی هیچ حید و نیافس بکشد که طول
عرض او از خوابه شش است تمام تا صفا باشد و هر زمان با صفا
در هر کجای آن قبضه عطر آید که از بوی خوش آن عالم تر از شمع

[illegible]

سید و ...

اند که آفتاب و قمر و کواکب عالم ایشان نسزد و
پیش بر یکی سر و دی و سماعی در قصبی پند از آنها
اگر نغمه از این گوش پهل و نیاید بهوشش کرد و در
غرفها و ایوانها همه تخلصندی و در یاقین و تصویر و نقش
بند بر پیشانی باشد که به بدن آن دل را سر و ری و چشم
نوری حاصل آید و او درین باغها و غرفها و خانها و
مقامها هر طرفی که دل او بارد بد و خاطر او را رقت باشد
بگردد و تنعم گیرد و درین باغها مار گزانه جو بها و سبزه
خشن که بهفت از درخت مروین بر آبی و انصب و درخت
و دران غلافها حریر و دیبا افکنند و دشتها بطلس کشند
و بهفت و هزار و بیستم قد چها بهورین و کاشتهها در مروین
و ابر قبا و سیمین و نقل و آنها درین بدست گرفته شده

که یوگی تیر و تراب و تهراب
 حوران و عثمان و سگ گنجی طرر و در یکی ازان
 نختها و استاده و به نوازب و زینت طبعهای عطر و نقل
 دانهار فواکه و جامهها و خمر و عسل و شیر مائده و میوه
 که در تختی رقص و سماعی بر گرفته و فرشتگان طبعها و نور
 دست گرفته منور صد استاده تا بر هر تختی که او را خوش است
 استراحت می نماید ایشان آن نذر بر طرف او نشا کنند و بر
 هر که آمم عورت که او را رغبت شود از حوران و زنان دنیا
 نه الحال کرد بر کرد او و فرایده و او یکی را خود مشغول گردد
 و بر هر چه رغبت دارد از خور و دنیا و از شر بهت و میوه
 و نعمتها و از او ان و کوشش از پرندگان و مبدع بخورند
 ازان لذت با یکتا فرق نمیدارند و در هر یک
 لذت و آن لذت با فی مائده هر یک بخورند و هر چند که کوله

و بیاید
بست افزون تر باشد و
از هر دو
و درین باشد که همان مقدار دیگر در آن طبق و آوند
مزیه کرد و در آن مقدار شود که بود و بیک است اگر
بر چیزی از جنس طعام پیوسته شود و غایب گشتی بر آن
از زیر سر او فرو آید و بر پشت خوانند از سر
از آنکه پیوسته او بوده باشد و مقدار نوع طعام
و دیگر گوناگون از آنها که کصف آن جزو خدای دیگر
نه الا بخورون آن سبب بر بود و در عین یک هزار
بود و آن قدر که خواهد بود تا از کمال بر آن شود و هر دو
و او را بوی غایبی و غایبی در بینی نباشد و در آن
مجلس خود بخورند و غایبی که در آن باشد که از آن
بوی مشک و عطر آید اما نه چو عطر دنیا بلکه از آنها

که گزیده از ان بوی امیر
 کوزه خاک بر کینه بیست
 حلقه باشد و دل را بوی بوی
 تشبیه الافس تولده الاعین اعا ایست که او را
 و نیاخته ان طاعتی نهوده باشد اینست بهم از بن معلوم
 کرد و که مقتیان و غازیان و شهبان و صلی و علما
 و حافظان و امانان و مؤمنان و نافع درمان و عادلان
 و مصلیان و صایمان و مجتبان و محسنان راجه قدر
 در جهما و منزلهها خواهد بود و در مصابیح و اجتهاد الله
 هر طور است عجل نشت هم مزدان در عمر سجده
 یا سیه ساله بر و از می بر و سیه ساله باشند و زمان
 سیه و سیه که باشند و بر و ایست سجده امام عزرا
 و یسان آیت عزرا و انرا با ترمان همی سیه ساله

باجای
بیچ مطورت که از بهشت
در ضیافت دکان کر باشد
و در شهید المعرفت اجبار الاخرت مطورت رو بهار
درین ماه شب دوم و بان باشد و در هر کج و محدث
ملایک ندا در دهند که بعد ازین شمار ایامه وقت بصد
بزار صیت و فوجت باشد و هیچ وقت زحمت و ملالت
شمار باشد و عبادت و فکر است در ضمیر شما نگین و کما
لخوا خالیدین فیما رضى الله عنکم ورضیتم عنه واینها علیهم
السلام و شهیدان و غرضها باشد که آن از بهشت
مانند ابر در هوا نماید و روزی مانند ای نشان مانند ماه و آفتاب
نماید چنانکه امروز در کوه می نماید و منار را کند که گویا
نشد یعنی ملاوت کند و ستان بهر نشان بنشیند
محاسن است بهیضن بار فیما هم نقیب بن باهم نشان

است میان پرده
بهر دروهم آدمی بکشد
است الله تعالی و هر بار
که جهش کنند از و کثیر مکان دنیا و حور و نایب همه کس
یابند و از زمان دنیا همه کرد و آید باشند اما حور و نایب
خدا بد بود و در حور و نایب و غلامان و برای
آنکه او را خوشتر بکنند بر و بایند و آنکه خوشتر بکنند
مرد و بنابر آن حور و نایب عیسی خواهد بود و در حور و نایب
مان و غلامان که در دنیا محکوم و هر یک را از غلامان
تقصیر تصرف و دلاستی نباشد و هر یکی را از غلامان
و کثیر ملک مملوک که در دنیا داشته اند و نایب
منزلی و مرتبه است بد که نایب و نایب را ایش
داده بایست و همه را صبر کرد و دنیا و هر یک و تنعم و

رحمت خود منقول

باز وستان ملاقات

سخت ایشان بیرون خود

مجلسها سازند خواند کارا بدین که حد آم خود را برین

مرتب آید صد نوع راحت باشد غیرت و حدیث

و کینه نباشد و میان زمان که خوردینا سازی بازا

بای کسب نو بر آن جا بکد که غذا در آنجا بکشد

باز از نوع محبت باشد ذکر و بیت حضرت چون صانع

عالم جل جلاله در مصابیح و تفاسیر مرقوم است که در هیئت

سماز اریست که آنرا بنوع الجنه خوانند همه خدا را

تو بهشتیان را آنجا باشد و در آن بیع و شوی بیا

همین صورت است و ملاقات یکدیگر باشد

بر صورتی که آنرا خوش میگویند بدو گویند و در

اجازات

در پیشگاه

في البشائر وعده.

رو کرند فرمان حق

[illegible]

و هر یکی چنان تصور
نصب درجه چهارم
بر منبرها و کرسیها و نود و نهمین
فرمانده اسم اعظم و ای اهل بهشت من
شدید باین همه جواب گویند خداوند ارحم
خشنود و شوم تو با چنینی خوشبویی دادی و در حق ما چنان
کردی که و هم کس نمیکند و از دوزخشان خلاص گردی و از
پلصراط خلاص گردانیدی و بر دوزخ گزارانیدی و بهشت
رسیدن زمان رسد این زمانا چنان بهتر از این روزی
خواهم کرد و گویند خداوند ارحم و بهشت خواهد بود فرمان رسد
خشنود و این من که بعد از این همه وقت از شما خشنودیم
هرگز آن خشنودیم که شود و هر چه خواهد این زمان از شما
کنید و شما را هر چه بپوشانند بپوشانند پیش خود موجود نیستند
محمد امین

نمودی از این

پنجاه ساله زن شوهر

انند اشتباه بر چه علم

فرمان کینه مبکلفه در انجوا

همید و الله از جنس مردان آفریده ام ایشان

بر کمر انجوا همید بخوابید بعضی تا دو میان راضی شوند

بعضی مردان از جنس حور بان مهتر جبرائیل علیه السلام

را فرمان شود میان ایشان عقد نکاح بزند و حق سبحانه و

تعالی بیک کام و بی زبان خطبه نکاح ایشان بخواند باز طایفه

دیگر از زنان بچیزند گویند که در این زمان در بهشت

شوهران دارند ما بجزایم در دنیا و دوکان در بهشت

شوهران داشتیم امروز منازحه میشود و هیچ

قطعه کرده نمی دهد فرمان رسد بر ضایع در دست

[illegible]

